

پاسخ گلرخ ایرانی از بند زندان اوین به نامه فائزه هاشمی



داستان یک سقوط

گلرخ ایرایی، زندانی سیاسی محبوس در زندان اوین، در یادداشتی که در [صفحه اینستاگرام](#) منتسب به او منتشر شده، به نامه فائزه هاشمی درباره وضعیت بند زندان زنان اوین واکنش نشان داده است. او در یادداشت خود نامه هاشمی را شبیه به ندامتنامه دانسته و نوشته است: «گفته‌های نهادهای امنیتی و سازمان زندان‌ها علیه زندانیان سیاسی کارکرد خود را برای افکار عمومی از دست داده است. خطِ امنیت از پا نمی‌افتد و اهدافِ خود را به طرق مختلف برآورده می‌کند.»

متن کامل نامه گلرخ ایرایی را در زیر می‌خوانید:

گفته‌های نهادهای امنیتی و سازمان زندان‌ها علیه زندانیان سیاسی کارکرد خود را برای افکار عمومی از دست داده است. خطِ امنیت از پا نمی‌افتد و اهدافِ خود را به طرق مختلف برآورده می‌کند.

اخیرا نامه‌ای که بیشباهت به یک ندامتنامه نیست، توجه افکار

عمومی را به خود جلب کرد. متنی که در آن، فائزه هاشمی رفسنجانی یکی از همبندیان با ایستادن در کنار زندانبان، مدعی شد «قرار است توسط همبندیان خود به قتل برسد» و نوکِ پیکانِ حمله را به سوی چپها و فعالانِ حقوق بشریِ بند گرفت و آنان را «طبل‌های توخالی و دیکتاتورهای کوچک» خطاب کرد.

من یکی از همبندیان چپ او هستم. با وجودِ مرزبندیِ قاطع و روشن و تضادهای ایدئولوژیک و طبقاتیِ موجود، بنا بر تصمیم جمع (بعد از ورود وی به بند و اجبار بر همزیستی) با او که به هیئتِ یک همبندی درآمد، مدارا شد؛ در جایی که دیگر جایِ شعار نیست. جایی که همه عریانیم در برابر هم و تنی واحد هستیم در برابرِ زندانبان، مگر آنکه به واسطه‌ی عقب‌گرد از مواضع، وصله‌ای ناجور شویم بر این تنِ واحد.

تنی واحد که همواره رنج می‌برد از دردهای همبندی مبتلا به تومور مغزی، مبتلا به ام‌اس، بیمارانی با ریسک بالای حمله‌ی قلبی، مبتلایان به صرع که یکی‌شان باردار است، بیماران ریویِ مبتلا به آسم و افرادی با درد مفاصل و مشکلاتِ کھولتِ سن و ...؛ بیمارانی که نیاز به مداوا دارند اما گاه با معاینه توسط پزشک عمومی زندان در بهداری بدون امکانات تخصصی لازم، نه درمان، بلکه فقط ویزیت می‌شوند. ما تنی واحدیم که می‌فهمیم تعدادی از همبندیانمان هیچ واریزی در طول ماه ندارند. همان‌هایی که گفته شد می‌توانند از «جیب خودشان» از فروشگاه زندان ما یحتاج‌شان را تامین کنند. مدت‌هاست گوشت از جیره‌ی غذایی زندان حذف شده است و باقیِ اقلام به شکل چشم‌گیری از لحاظ کمی و کیفی تنزل یافته. خرید از فروشگاه برای برخی غیرممکن است و در صورتی می‌توان گفت از «جیب خود» کمبود مواد خوراکی، بهداشتی و لوازم‌التحریر را تامین کنید که پیش‌تر گفته باشیم «از کدام جیب؟» یا «از جیبِ کدام پدر؟» و در صورتی می‌توان از تبعیض گفت که خود از رانت و امکانات موجود، برای ورودِ اقلامِ مصرفیِ مرغوبی که با شیوه‌ای تعریف نشده در آیین‌نامه‌ی سازمان زندان‌ها و با مجوز ویژه و برخورداری از رانتِ حکومتی وارد می‌شود؛ استفاده نکرده باشیم. رانتی که در ملاقات‌های هفتگی کریه‌تر خود را نشان می‌دهد. روزِ ملاقات بند زنان یکشنبه است. عموماً حدود ۲۰ نفر هر هفته ملاقات حضوری دارند. در سالنی شلوغ و به مدت یک ساعت، آن هم ماهی یکبار، برخورداری از رانت یعنی اینکه هر هفته، اعضای درجه یک و درجه دو خانواده را در روزی جدای از یکشنبه‌های شلوغ، در شرایطی ویژه به مدت نامحدود

(عموماً از ۱۰ صبح تا یک ظهر) ملاقات کنند. استفاده از رانت و تبعیض زمانی پررنگ‌تر می‌شود که بسیاری از زندانیان سیاسی در صورت لزوم نیز از حق مرخصی محرومند؛ اما آنکه از رانتِ حکومت حتا در زندان برخوردار است، با دیکته‌ی تاریخ و ساعتِ مرخصی به زندانبان به امورات مالیِ میراثِ پدری رسیدگی می‌کند و در زمانِ افتتاحِ بیمارستانِ خانوادگی، خود را به مراسم افتتاحیه می‌رساند. هر گاه اراده کند به مرخصی می‌رود و کارهای درمانی‌اش انجام می‌شود. طبیعتاً خبر از اعزام شدن و کنسلی‌های اعزامِ توده‌ی در بند ندارد. توده‌ای که حتا با اعزام‌شان به صورت تحت‌الحفظ برای شرکت در مراسم تدفین عزیزانشان مخالفت می‌شود و داغِ نشسته بر دل‌هایشان دوچندان می‌شود. بسیاری از هم‌بندیان پس از سال‌ها حبس همچنان از حق مرخصی محرومند. دریافتِ یک قوطی قرص ویتامین یا دریافتِ لوازمِ طبی و بهداشتی بعد از هفته‌ها دوندگی و در صورت تاییدِ بهداری و حفاظت زندان انجام می‌شود و بعد از مدتی دپو در حفاظت تحویلِ زندانی می‌شود. رانت یعنی هر روزی که قوطیِ قرص‌های ویتامین خالی شد، خانواده بتوانند اقلام مورد نیاز را به سرعت مهیا و در روزِ، تاکیداً روزِ مطالبه تحویل بدهند.

ما و هم‌بندیان بیمار و بدون واریزیمان در ندامت‌نامه‌ی کسی افشاگری! و محکوم شدیم که از هرگونه رانتی که در زندان میسر است، استفاده می‌کند و در شرایطی تبعیض‌آمیز با ما زیست می‌کند اما ما با وجودِ تضادهای ایدئولوژیک و طبقاتی همواره با او مدارا کردیم.

ما، که مبارزه را این‌گونه آموختیم:

در زندان و تحت فشارِ حاکمان، در تبعید و در هم‌زیستی با هر گونه‌ای از محکومانِ سیاسی و غیر سیاسی، در اوین، در قرچک یا در زندان‌های شهرستان، در انفرادی و زیر بازجویی و در بی‌خبریِ کامل از خانواده و بی‌اطلاع از فراز و فرودهای جامعه، با محکومیت‌های سنگین یا پیایی، نه مایوس می‌شویم و نه از ادامه‌ی مبارزه دست می‌کشیم. بعد از محکومیت و محرومیت و ممنوعیت‌های چندباره همچنان بر آنچه باور داریم ایستاده‌ایم. تبعاتِ هیچ فشار و تهدیدی ما را از «باور»ی که داریم دور و جدا نخواهد کرد. چرا که ما «باور»ی داریم که شاکله و اساسِ مبارزه است و حیاتِ سیاسی‌مان را رقم می‌زند. نه از پیِ فرصت به میدان آمده‌ایم و نه عرصه‌ی مبارزه میراثِ پدریمان بود. با پای پیاده قدم در مسیری پُر سنگلاخ گذاشتیم. از آن روست که هنوز ایستاده‌ایم، بی‌آنکه سر خم

کنیم. نه از تهدیدِ حکومتِ هراسی به دل راه می‌دهیم و نه از تخریب و سیاه‌نماییِ بازوانِ پنهانِ قدرت، خطِ امنیت را خوب می‌شناسیم و در دامِ بازی‌های امنیتی و طراحی سوخته و نخ‌نمای حکومت و حکومتیان نخواهیم افتاد. ما در برابر استبداد، استثمار و دیکتاتوری قد علم کردیم. ما را چه کار با لگد خورده‌ای در سودایِ بازگشت به خویشتنِ خویش که به بهای غلط کردن نامه نوشتن، به بقای نظمِ موجود می‌کوشد و با عقب‌گرد از مواضع، نگینِ انگشترِ اصحابِ رسانه‌های حکومتی می‌شود. ما برای درکِ قدرتِ خود، صف‌آرایی حریف را سنجه می‌کنیم و برای شناختِ حریف، هم‌سویان و هم‌قطاران و تایید کنندگانِش را مرور می‌کنیم.

بند زنان اوین که در ماه‌های اخیر صدای اعتراض‌ش به کرات به آن سوی دیوارها رسید، سال‌هاست که خانه‌مان شده است. اما ما به آن خو نگرفته‌ایم و همچنان به فرو ریختنِ دیوارها می‌اندیشیم. چرا که ما از پیِ اندیشه‌ای، باوری، هدفی به این‌جا آمده‌ایم.

در بندی فوق‌امنیتی، حیاط کوچکی که ورودی بند است با راه‌رویی حدوداً ۲۵ متری به راه‌پله می‌رسد. راه‌پله‌ای که به اتاق‌ها ختم می‌شود. همین چند قدم با شش درِ آهنی بزرگ قفل و بست می‌شود. در این فضای جهنمی زنانی که بسیاری‌شان تا کنون پشت یک نهیبِ ساده و پدران‌خیم به ابروی‌شان نیامد، بعد از سپری‌شدن بازجویی و هتک حرمت و دلتنگی‌های بسیار، پای مبارزه می‌ایستند. برای «رضا رسایی»ها که دیگر نیستند و برای مجاهد کورکور که باید بماند. برای شریفه که هنوز تاب و شکن موهایش را ندیده‌ایم و برای پخشان که حالا پاره‌ی تن‌مان، رفیق عصرهای دلگیر زندان و شب‌های تارمان است.

بند زنان با دیوارهای سنگی و بلندش، با درهایی که هر سال بر تعدادشان افزوده شد و با ماموران و پاسیارانِ کلید به دستش، صدای حق‌خواهی نشده است؛ بلکه با مادرانی که فرزندان‌شان را پشت باورهای سخت و دیوارهای نامهربان و سالیانِ دوری جا گذاشته‌اند، با زنانی که رویاها و آرزوهای‌شان را در آینه‌هایی زنگار بسته با تارهای سفید موها و چروک‌های پای چشم‌هایشان عوض کرده‌اند و با فریادهایی که بر تپه‌های اوین بر سرِ ارتجاع، استبداد و استثمار بلند کرده‌اند؛ بند زنان شده است.

بند سال‌هاست بدون دخالت زندانبان اداره می‌شود. برخلاف بندها و زندان‌های دیگر که وکیل‌بند، منتصبِ رئیس زندان و حفاظت است. این

اتوریت‌های که زندانبان را به کرنش و عقب‌نشینی وادار کرد، طی سال‌ها تلاش همه‌جانبه‌ی بچه‌ها از همه‌ی طیف‌های سیاسی به دست آمد. ما که بر خلافِ دیگر زندان‌ها می‌توانیم هر سه ماه یک بار برای انتخاب وکیل‌بند، اعضای شورا و تقسیم مسئولیت‌های بند برای اداره‌ی بهتر، بدون دخالت زندانبان دور هم بنشینیم و در فضایی دموکراتیک، کسانی را از بین خود به صورت دوره‌ای انتخاب کنیم، خود را وام‌دارِ بچه‌های قدیمی و تلاش‌هایشان می‌بینیم. وکیل‌بند برای امورات کلی بند و از هر اتاق یک نفر به عنوان مسئول شورا. کلیه‌ی مسئولیت‌های بند نیز بنا به درخواست افراد و شورِ اعضای شورا با وکیل‌بند، به عهده‌ی افراد محول می‌شود.

این خود مدیریتی، در ساختمانی که از یک سو به بند ۲۰۹ وزارت اطلاعات و از سوی دیگر به بند دو الف اطلاعات سپاه و از دیگر سو به بند ۲۴۱ اطلاعات قوه قضائیه می‌رسد و درحالی‌که سانت به سانتِ بند توسط دوربین‌های مداربسته‌ی تحتِ نظارت زندان و ارگان‌های امنیتی رصد و شنود می‌شود، برای‌مان ارزشمند است و حفظِ آن به بخشی از مبارزه‌مان بدل شده است. همان‌طور که بر سر احکامِ مرگ صادره می‌ایستیم؛ همان‌طور که در صورت عدم اعزامِ هم‌بندیان‌مان برای درمان، در کنارشان می‌ایستیم؛ همان‌طور که وقتی کسی در اعتصاب غذاست در کنارش و برای هدفش حتا هدفی شخصی به اعتراض برمی‌خیزیم؛ همان‌طور که دو نوزادِ در بند و دیگر نوزادِ در شکمِ هم‌بندی‌مان را، فارغ از نگاه سیاسی و عقیدتیِ مادر، فرزند خود می‌دانیم؛ همان‌طور که برای سربهدار شدن «رضا رسایی» فریاد حق‌خواهی‌مان و شعارهای‌مان در نفی اعدام را به آن‌سوی دیوار رساندیم؛ همان‌طور که برای بیرون راندنِ قضات و معاونان و محافظان‌شان از بند، دیوارِ انسانی تشکیل دادیم؛ بر سرِ اداره‌ی بند، بدون دخالت زندانبان که حُکمان و امانتِ رفقای قدیمی‌ست نیز می‌ایستیم.

سیاه‌نمایی از این دستاوردها که متعلق به ده‌ها زندانی فعلی و پیشین است، هم‌زمان با سفیدشویی از سازمان زندان‌ها و قوه‌ی قضائیه‌ی جمهوری اسلامی و انعکاس و حمایتِ تمام‌قد از جانب رسانه‌های حکومتی و حکومتیانِ نام‌آشنا که همه‌ی عمر علیه دموکراسی کوشیده‌اند و سال‌هاست تحت لوای اصلاح‌طلبی مسیر مبارزه را به بیراهه برده‌اند و هنوز به استبداد دینی خدمت می‌کنند، گویای یک حقیقت است؛ تخریبِ مبارزه‌ی شکل گرفته، به نفعِ حکومت و ایجاد ناامیدی برای جامعه و مایی که خواستند از جامعه

جدایمان کنند.

حال این شیوه‌های دموکراتیک برای اداره‌ی بند، سیاه‌نمایی می‌شود و کسی که از دامنِ اشرافیت و قدرت به این‌جا آمد و هرگز، تاکیدا هرگز و در هیچ زمینه‌ای منتخبِ بچه‌های بند سیاسی نبود، در فراری رو به جلو اهالیِ بند را به دیکتاتور بودن محکوم می‌کند.

زندان عموماً ماکتی از جامعه‌ی بزرگ‌ترِ آن‌سوی دیوار است. مناسبت‌ها را دور هم می‌نشینیم. از سالگرد کشتار خونین ۱۳۶۷ تا هشت مارس. از یکِ مِی تا سالگرد خیزش انقلابی ۱۴۰۱. جلسات بحث و تحلیل، کلاس‌های آموزشی در باب فمینیسم و بررسی احکام اعدام، دیدن فیلم‌های اجتماعی به صورت گروهی و فردی و آموزش زبان و بررسی اتفاقات روز جامعه و جهان، برگزاری شب شعر و جلسات ادبی و معرفی و تحلیل کتاب و ورزش گروهی.

با هم و جمعی اعتصاب غذا کردیم و بارها در تحصنِ جمعی علیه اعدام و سرکوب، شب را در برابر افسر نگهبانی بند یا در هواخوری زندان به صبح رساندیم و هر بار حضورمان را با جامعه‌ای که خواستند از آن حذف و جدایمان کنند پیوند زدیم. سرود خواندیم و شعار دادیم بی‌آنکه از تبعاتِ تهدیدها هراسی به دل راه دهیم. بر قطعِ تحمیلیِ ارتباطِ خود با جامعه غلبه و شورِ مبارزه را در خود و دیگری تقویت کردیم و همچنان به هدف می‌اندیشیم. چرا که ما «باور»ی داریم که شاکله و اساسِ مبارزه‌مان است و حیاتِ سیاسی‌مان را رقم می‌زند.

این گوشه‌ای از «ما» و روزمره‌گی‌ها مان است.

مایی که در کنار شنیدن اخبار هولناک، تحلیل‌های هولناک‌تری را می‌شنویم.

ساعت ۹ صبح ۱۷ آذر ۱۴۰۱ به دار آویخته شدن محسن شکاری از شبکه خبر تلویزیون جمهوری اسلامی اعلام شد.

صدای فائزه هاشمی رفسنجانی هم‌بندی افشاگر! از یاد نمی‌رود که بعد از خبر گفت: «خب اینا که معترض نیستن. اینا خطرناکن. اگه نکشن‌شون چه کار کنن باهاشون...»

بعدها بر سر امضای بیانیه‌ای با عنوانِ اعدام و سرکوب در تابستان ۱۴۰۲، خواست که همراه شود.

به جهت اصرار بر انجام کار جمعی، طی جلسهای برای امضای بیانیه پذیرفته شد و با ما زنان بند سیاسی متنی مشترک را امضا کرد.

بعد از مرگ رئیسی و زمزمه‌های بازگشت اصلاح‌طلبان با تصور پیوستن دوباره به اقتدار و رویای بازگشت به قدرتی که از آن بیرون رانده شده بود، به خویشتن خویش بازگشت؛ اگرچه برای ما که در همزیستی با او هستیم هرگز از اصل خود دور نبود. جاه‌طلب، با نگاهی آمرانه و از جایگاه قدرت، استاد دانشگاه در رشته‌ی حقوق بین‌الملل اما با قلمی کوتاه و میزان نگران‌کننده‌ای از دانش برای تدریس به جوانان در دانشگاه. (استاد در پایان افشاگری قافیه کم آورد و به تعبیر خواب و خرافه متوسل شد.)

پس از انتخاب پزشکیان و اتحاد حزب کارگزاران سازندگی (حزب سرمایه‌داران بزرگ درون طبقه‌ی حاکمه) با هسته‌ی قدرت، باید از وانمود به اپوزیسیون بودن عقب‌نشینی و ابراز پشتیبانی می‌کرد تا از قدرت و بودجه و سیاست دوباره بهره‌مند شود.

زمانی به جمع اپوزیسیون پیوست، بی‌آنکه از گذشته اعلام برائت کرده باشد. برائت از گذشته آدابی دارد. آن هم برای کسی که در سال‌هایی خوفناک از عمر یک حکومت، بر کرسی مجلس نشسته باشد. به یکباره نمی‌توان بدون هیچ توضیحی از دل حکومت به دامن اپوزیسیون پرتاب شد.

حال نیز به همان شیوه با ادعای دموکرات نبودن اپوزیسیون به آغوش رژیم می‌خزد که نامش بر تارک حکومت‌های دیکتاتوری تاریخ حک شده است.

پس از ناامیدی از اپوزیسیون توخالی! و دیکتاتور منش!، چرا جریان‌سازی نمی‌کند و اپوزیسیونی دموکراتیک را دور هم و حول ادعایش جمع نمی‌کند؟ شاید به این دلیل که توان جریان‌سازی را هیچ‌وقت نداشته و در تمام طول حیات سیاسی‌اش، جز پیوستن به حزب پدری و اداره‌ی دفتر و دستک آماده‌ی دکانی که برایش بنا شده بود، هیچ نکرد؛ که آن نیز همیشه با «جنجال» و موج‌سواری همراه بود.

از سال ۱۳۷۵ تا ۱۳۷۹ نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی بود. قتل‌های زنجیره‌ای تا سال ۱۳۷۷ ادامه داشت. یعنی تا میانه‌ی دوره‌ی نمایندگی وی. می‌توانست از آن‌زمان تا کنون در جایگاه پاسخ‌گویی و

افشاگری بر سر قتل‌های زنجیره‌ای بایستد و همان‌قدر که از پدرش در قضیه قتل‌های زنجیره‌ای دفاع کرد، از قربانیان و رنج‌ها و وحشت خانوادگی‌هایشان نیز بگوید. از سال ۱۳۷۸ و کوی دانشگاه و نابودی «جنبش دانشجویی» بگوید. از مفقودان و کشته شدگان و آسیب‌دیدگان کوی دانشگاه. از اخراجی‌ها و محکومان به حبس‌های طولانی. واکنشی واضح و مؤثر به فجایع کوی دانشگاه، نه روایاتی مضحک از نشستن در ماشین با فرزندانش و تکان دادن ماشین توسط گروه فشار در شب‌هایی که فرزندان مردم از پشت‌بام خوابگاه به پایین پرتاب می‌شدند و او نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی بود. مگر می‌توان به فاجعه‌ی کوی دانشگاه فکر کرد و نپرسید «سعید زینالی کجاست؟» مگر می‌توان جسارت و شهامت افشاگری داشت! و از فجایع سال ۱۳۷۸ که دانشجویان را و دانشگاه را به خاک و خون کشیدند نگفت و سکوت کرد و زبان به مصلحت‌سنجی و ذلت‌گزید؟ مگر می‌توان از دانشجویان تهران و تبریز در فاجعه‌ی ۱۳۷۸ نگفت و آمران و عاملان جنایات آن سال‌ها را افشا نکرد. مگر می‌توان از اعدام‌هایی که در چهار سال تصدی او در مجلس شورای اسلامی، به دست حکومت انجام شد نگفت و مدعی افشاگری شد؟

آن هم افشای ما در روزهایی که در جلسات چند نفره و گروهی، برنامه‌های پیشنهادی را با هم تقسیم و خود را برای سالگرد خیزش آماده می‌کردیم. یک هفته پیش از سالگرد مهسا ژینا امینی، هر روز عصر به سیاق سال گذشته به هواخوری زندان رفتیم و همراه با شما که در خانه‌هایتان شعار شبانه می‌دهید، سرود خواندیم و شعار دادیم. تهدید شدیم و ماندیم. محروم از تلفن و ملاقات شدیم و ادامه دادیم. ابلاغ جدید به دستمان دادند و ایستادیم و در میانه‌ی راه از ندامت‌نامه‌ی هم‌بندی شنیدیم که با سودای بازگشتن به قدرت به قصد تخریب «ما» که مبارزه را زندگی می‌کنیم، سقوط خود را رقم زد و چه جانانه.

به واقع زندان ماکتی از جامعه است. همان شور و همان فرونشستن‌ها. همان امیدها و همان سرخوردگی‌ها.

ترویج ناامیدی، اعلام عدم شرکت در انتخابات و هم‌زمان تشویق زنان در زندان به شرکت در انتخابات حکومتی و سوق دادن فضا به سمتی که برای اولین بار زندانبان میل به ورود صندوق رای به بند زنان اوین کند را محکوم می‌کنیم. آموزش توابی و هل دادن افراد به سوی ارتباط با اطلاعات و حفاظت زندان که همیشه خط قرمز بند بود را برنمی‌تابیم و ایستادن در برابر این خط امنیتی را

اگر ضدیت با دموکراسی خطاب کنند، به توضیح آن برمی‌آییم. تلاش برای تواب کردن زندانیان سیاسی شیوهی دیرینهی رژیم است و تواب شدن نیز حدیثی مفصل و قدیمیست. در برابر ترویج شیوه‌های محکوم رژیم در بند سیاسی به اعتراض برمی‌خیزیم.

ما زنان چپ و زنان حقوق بشری در بند زنان اوین، واضحا مورد حملهی یک اشرافزاده که تمام داشته‌هایش حتا مقام استادی و حیات سیاسی‌اش رانت و میراث پدری است قرار گرفتیم و این خود سندی قاطع بر درستی ماست که هرگز بر او و منافعی که از لای انگشتانش می‌چکد چشم نداشته و هر لغزشی از او را گوشزد و شماتت کردیم. اگرچه هرگز بر صندلی داغ ننشاندیمش و از کشتار دهی خونین ۶۰ و جایگاه و نقش خانواده‌اش (که تاکیدا بری از هر جنایتی خطابشان می‌کند) در آن روزها نپرسیدیم؛ اما زمانی که وانمود کرد آزادی‌خواه است و از گذشته‌اش تبری‌جویی نکرد، زیر سوالش بردیم و زمانی که اعتصاب غذای اعتراضی و یک روزه را با خوردن میوه و نوشیدن لبنیات به سخره گرفت، محکومش کردیم تا از این تنها سلاح زندانیان دفاع کرده باشیم.

اشرافزاده‌ای بدون پرنسیبها و اصول فعالیت سیاسی و مبارزه، نمایندهی طبقه و تفکری که جمهوری اسلامی بر آن بنا شده، با سودای بازگشت به «قدرت» به تخریب مخالفان رژیم و سیاه‌نمایی از بند زنان زندان اوین که پیش‌تر به نابودی آن برخاسته بودند و نشد ایستاد. کسی که اتمسفر زندگیش به حدی امن است که بازداشت می‌شود ولی با اضطراب و مخاطرات یک شهروند در شرایط مشابه مواجه نیست.

ساده پنداشتن آنچه در حال وقوع است و هم‌سو با اهداف امنیتی، «مقاومت» و «مبارزه» را هدف قرار دادن، خیانت می‌دانیم. اگر برخلاف این است، تمایل به شنیدن وضاحت از سوی افکار عمومی و نیروهای سیاسی پیشرو داریم.

گلرخ ایرایی
شهریور ۱۴۰۳
بند زنان زندان اوین

* برگرفته از تارنمای اخبار روز؛ چهارشنبه، ۲۸ شهریور ۱۴۰۳

<https://www.akhbar-rooz.com/250845/1403/06/28>

صفحه اینستاگرام منتسب به گلرخ ایرایی :

[/https://www.instagram.com/p/DADf54C0Ezo](https://www.instagram.com/p/DADf54C0Ezo)

□□□□□ □□□□ □□ □□□□□ :

1. [دلم برای همسر گلرخ ایرایی تنگ شده - آرش صادقی](#)
2. [گلرخ ایرایی در سالگرد اعدام فرزند کمانگر: گفته بودی قوی بمانیم؛ ایستاده‌ایم و می‌جنگیم](#)
3. [نامه زندانی سیاسی گلرخ ایرایی، این است فضای انتخاباتی دیکتاتورها](#)
4. [نامه ی گلرخ ایرایی خطاب به اصلاح طلبان: شما برای شکست مردم به میدان آمده اید](#)

اخلاق و سیاست

منوچهر صالحی لاهیجی

در زبان‌های اروپائی در رابطه با مقوله «اخلاق» دو واژه وجود دارند که یکی «اتیک» [1] است که ریشه یونانی دارد و دیگری واژه لاتینی «مُ‌رال» [2] است. شورش‌بخشانه در زبان پارسی برای این دو واژه معادل‌های ناهم‌گونی وجود ندارند و بلکه هر دو واژه «اخلاق» دانسته شده‌اند. پس برای آن که بتوانیم به



رابطه علیّتی اخلاق و سیاست پی ببریم، باید نخست بدانیم میان «اتیک» و «مُ‌رال» چه توفیری وجود دارد و در نتیجه کدام‌یک از این دو مفهوم در رابطه با سیاست از وزن و نقش تعیین‌کننده‌تری برخوردار است.

اخلاقی که باید آن را «مُرال» نامید

نخست به «مُرال» می‌پردازیم: «مُرال» در روم باستان به معنی آداب و رسوم بود و سیسرو فیلسوف و ادیب بزرگ روم برای آن که بتواند واژه «اتیک» یونانی را به لاتین برگرداند، اصطلاح «فلسفه اخلاق» [3] را آفرید تا آشکار سازد که چگونه و بر اساس چه انگیزه‌هایی انسان‌ها دست به کاری می‌زنند و همچنین چگونه در وضعیت مشخصی می‌توان انتظار داشت که حتمن از خود واکنشی نشان خواهند داد، زیرا آداب و رسوم که بخش تعیین کننده‌ای از سنت را تشکیل می‌دهند، هنجارهای رفتاری انسان‌هایی را که در یک حوزه فرهنگی می‌زیند، از پیش تعیین کرده‌اند. «مُرال» همچنین می‌تواند دربرگیرنده هنجارهای اخلاقی گروهی، قومی، ملی و حتی جهانی باشد که برای هم‌زیستی انسان‌ها در صلح و امنیت بسیار تعیین‌کننده‌اند. سنت‌ها هنجارها و ارزش‌هایی را به ما منتقل می‌کنند که دستاورد تجربه تاریخی قوم و ملتی برای زیستن با هم و با دیگران بوده‌اند. بنابراین هنجارهای اخلاقی «مُرال» به ما نشان می‌دهند که بیشتر رفتارهای ما به مثابه ارزش‌های اخلاقی از پیش به ما آموخته شده‌اند و کنش‌ها و واکنش‌های ما بازتابی از سنت‌ها، تاریخ و فرهنگی هستند که در بطن آن زندگی می‌کنیم. دیگر آن که هنجارهای اخلاقی «مُرال» ارزش‌هایی پذیرفته شده‌اند، بدون آن که جامعه بخواهد درستی و یا نادرستی آن ارزش‌ها را با تکیه به خرد فردی و یا جمعی مورد بررسی قرار دهد.

چکیده آن که «مُرال» دربرگیرنده داورهای تنظیم‌کننده و شیوه‌های رفتاری سامان‌یافته‌ای است که از سوی جامعه به مثابه هنجارها و ارزش‌های خوب پذیرفته شده‌اند. به همین دلیل نیز بسیاری از فیلسوفان و پژوهندگان کنونی بر این باورند که هنجارها و ارزش‌های «مُرال» از طبیعت انسان ناشی می‌شوند، یعنی بازتاب دهنده غریزه و حتی ژنتیک انسان خردمند هستند، زیرا انسان به مثابه موجودی اجتماعی از هنگام زایش تا مرگ خویش در محدوده هنجارهای زندگی می‌کند که پیشینیان به پدران و مادران ما و آن‌ها نیز این ارزش‌های اخلاقی را به ما آموخته‌اند، ارزش‌هایی که متکی بر مهربانی، عشق، دوستی، پرستاری، گذشت، فداکاری و ... هستند. آشکار است که بدون مراعات این هنجارها زندگی مشترک اجتماعی نمی‌تواند از دوام چندانی برخوردار باشد.

به همین دلیل نیز بسیاری از دانشمندان بر این باورند که کودکان نیازی به آموزش هنجارهای اخلاقی «مُرال» ندارند، زیرا این

ارزش‌ها طی تکامل انسان بدوی به انسان خردمند به فطرت آدمی، یعنی به پدیده‌ای مادرزادی بدل گشته‌اند. در عین حال فرهنگ نیز بر هنجارها و ارزش‌های اخلاقی انسان‌ها تأثیری تعیین کننده می‌نهد. دین به مثابه پدیده‌ای فرهنگی کوشیده است با عرضه فرمان‌ها و احکام الهی پیروان یک دین را به امت، یعنی به اجتماعی هم‌گون بدل سازد که اعضایش با پیروی از هنجارها و ارزش‌های دینی می‌بایست در صلح و امنیت با هم زندگی کنند. همچنین آموزش و پرورش، باورهای ایدئولوژیک که دارای سویه‌های مثبت و منفی هستند و شیوه‌های رفتاری سازنده و غیرسازنده می‌توانند فراتر از هنجارهای «مُرال» که انسان خردمند به گونه‌ای فطری و مادرزادی از آن بهره‌مند است، در تعیین شخصیت و سرشت آدمی تأثیر نهند. امروزه برخی از دولت‌ها با بهره‌گیری از همین ابزار می‌کوشند افرادی را برای تأمین مقاصد سیاسی و نظامی خویش به گونه‌ای پرورش دهند که شکنجه کردن و کشتن افراد دیگر برایشان دارای ارزش اخلاقی مثبت باشد. یک نمونه آن تک تیراندازانی هستند که در مبارزه با تروریسم از راه دور مردمی را که هنوز در هیچ دادگاهی به جرم تروریست محاکمه و محکوم نشده‌اند، می‌کشند بدون آن که دچار «عذاب وجدان» شوند. نمونه دیگر سازمان‌هایی چون مافیا هستند که دارای ارزش‌های ضد اخلاقی ویژه خویشند که با هنجارها و ارزش‌های اخلاقی از سوی اکثریت جامعه پذیرفته شده در تضاد قرار دارند و می‌توان آن‌ها را ارزش‌های اخلاقی دستکاری [4] شده و به ضد ارزش تبدیل گشته نامید.

همچنین دو مقوله «حق» و «مُرال» در بسیاری از حوزه‌ها به هم تنیده شده‌اند، یعنی دارای سویه‌های ارزشی شبیه به هم هستند، همچون حق زیستن و پیروی از این اصل که جریمه باید برابر با جنایت باشد و نه کمتر و یا بیشتر از آن. اما در مواردی نیز حقوق مدنی که بازتاب دهنده قوانین تدوین شده از سوی مجالس برگزیده مردم و یا حکومت‌های دیکتاتوری هستند، با هنجارهای «مُرال» در تضاد قرار دارند، همچون قوانینی که در برخی از کشورهای دیکتاتوری و حتی دمکراتیک در رابطه با تفاوت‌های نژادی وجود داشته‌اند و یا هنوز نیز وجود دارند. یکی از حوزه‌های کارکردی «فلسفه حق» بررسی توفیرها و هم‌گونی‌های هنجارهای حقوق مدنی و ارزش‌های اخلاقی «مُرال» است.

اخلاقی که دارای ویژه‌گی‌های «اتیک» است

برخلاف «مُرال» «اتیک» جنبه دیگری از اخلاق را برمی‌نمایاند.

ارسطونخستین فیلسوفی بوده است که «اتیک» را به بخشی از آموزه‌های فلسفی تبدیل کرد و کوشید با بررسی انگیزه‌های نهفته در بطن پیش‌شرط‌های کارکردهای انسانی به ارزش‌های اخلاقی نهفته در آن کارکردها پی برد. به این ترتیب موضوع «اتیک» همان «مُرال» است تا بتوان با تکیه بر هنجارهای اخلاقی کارکردهای اجتماعی را توجیه کرد. در عین حال آن بخش از هنجارهای اخلاقی که «اتیک» نامیده می‌شوند، با دیسیپلین‌هایی چون فلسفه حق، فلسفه سیاست و فلسفه اجتماع در رابطه‌ای تنگاتنگ قرار دارند و به‌همین دلیل این مجموعه را «فلسفه کارکردی» [5] می‌نامند. در عوض «فلسفه تئوریک» [6] از مجموعه دانش منطق، تئوری شناخت و متافیزیک تشکیل شده است که با کارکردهای روزمره انسانی ارتباط چندانی ندارند. «اتیک» در عین حال بخشی از دانش دینی [7] را تشکیل می‌دهد، زیرا به کمک آن می‌توان هنجارهای اخلاقی نهفته در عادات و آداب [8] را کشف کرد.

چکیده آن که با پیدایش مُدرنیت، «اتیک» به یکی از شاخه‌های فلسفه کارکردی بدل گشت تا با تعیین سنجه‌های [9] خوب و بد بتوان کارکردها و انگیزه‌های انسان‌ها را داوری کرد. به عبارت دیگر، انسان‌ها با آموختن دانش «اتیک» می‌توانند کارکردهای خود را که بنا بر هنجارهای عادات و آداب رخ می‌دهند، مورد بررسی و داوری قرار دهند، تا بتوانند از یکسو انگیزه‌ها و از سوی دیگر تصمیم‌های کارکردی خود را نقد کنند. آشکار است که «اتیک» فقط می‌تواند پرنسپ‌های عام و هنجارهای کارکردهای خوب و متکی بر داوری‌های اخلاقی را به فرد و جامعه عرضه کند تا با تکیه بر آن ارزش‌ها بتوان از زندگی فردی و اجتماعی به‌تری برخوردار گشت. به عبارت دیگر، فقط زمانی که هنجارهای اخلاقی (اتیک) به ارزش‌های وجدانی بدل گردند، می‌توانند بر انگیزه‌ها و کارکردهای فردی تأثیر نهند.

بنا بر این حوزه اصلی کارکردی «اتیک» به‌مثابه یکی از دیسیپلین‌های فلسفی یافتن پاسخ‌های اخلاقی برای کارکردهای فردی و اجتماعی در هر شرایطی است. آشکار است که این پاسخ‌ها باید بازتاب دهنده زندگی عادی متکی بر ارزش‌های اجتماعاً پذیرفته شده و در عین حال متکی بر استدلال‌های خردگرایانه باشند.

یادآوری این نکته نیز بسیار مهم است که ادیان و به‌ویژه سه دین ابراهیمی یهودیت، مسیحیت و اسلامیت نیز دارای آموزه‌های «اتیک دینی» و «اتیک اعتقاد دینی» هستند. توفیر این دو آن است که

حوزه کارکردی «اتیک اعتقاد دینی» بررسی حقانیت باورهای دینی است و حال آن که با «اتیک دینی» می‌توان به توفیرهایی پی برد که سبب پیدایش پیش‌شرط‌های اعتقادهای دینی مختلف گشته‌اند.

«اتیک سیاسی» [10]

میان «اتیک» و سیاست رابطه‌ای وجود دارد که آن را «اتیک سیاسی» می‌نامند. با به‌کارگیری «اتیک سیاسی» می‌توان به ارزش‌ها و هنجارهای اخلاقی که در سیاست نهفته‌اند، پی برد، زیرا حوزه اصلی «اتیک» یا اخلاق کاربردی عبارت است از فهم روشمند و سیستماتیک عادات و آداب خوب و همچنین اخلاق قومی [11] برخاسته از زندگی قومی. بنابراین در سلسله مراتب زندگی اجتماعی نخست با اخلاق قومی و «مُرال» آشنا می‌شویم و سپس با کمک «اتیک» می‌کوشیم به ارزش‌های خوب و بد نهفته در آن‌ها پی ببریم. بنابراین انسان به‌مثابه موجودی خردمند پیش از آن که به‌کاری دست زند، نخست می‌کوشد به انگیزه درونی خویش برای دست زدن به آن کار پی برد و سپس سود و زیان فردی و یا گروهی ناشی از آن اقدام را بسنجد. انسانی که دارای مسئولیت سیاسی است نیز دارای چنین رفتاری است، یعنی سیاست‌ورزان به‌مثابه انسان‌های خردمند مجبورند پیشاپیش سود و زیان برنامه‌های سیاسی خویش را بسنجند. چکیده آن که در حوزه سیاست هدف پیاده‌سازی سیاست اخلاق‌زده و یا اخلاق سیاست‌زده و حتی اخلاقی که به‌خدمت سیاست گرفته شود، نیست، بلکه هدف آن است که چگونه می‌توان اهداف و برنامه‌های سیاسی را با اصول اخلاقی (اتیکی)، هنجارها (قوانین و فرامین) و یا حتی فضیلت‌ها (باورها و دیدگاه‌های رفتاری) اثبات کرد.

بنابراین برای سیاست‌ورز مهم است که با کدام ابزار اخلاقی می‌خواهد اهداف سیاسی و همچنین سیاست کارکردی خود را توجیه کند. خطر «اتیک ایده‌آلیستی» آن است که سیاست‌ورز باید خواسته‌هایی را متحقق سازد که با واقعیت در تضاد قرار دارند، یعنی وضعیت زیرساخت اجتماعی هنوز ابزار تحقق آن خواسته‌ها را فراهم نساخته است و بنابراین وقت و سرمایه برای تحقق چنین خواسته‌ها و اهداف موجب هدر رفتن بخشی از ثروت و نیروی اجتماعی می‌گردد. دیگر آن که بسیاری از خواسته‌ها و برداشت‌های سیاسی را نمی‌توان با به‌کارگیری «داوری اثباتی» [12] درست و یا نادرست، خوب یا بد تشخیص داد و بلکه برای آن که بتوان از پس بغرنج‌های سیاسی برآمد، سیاست‌ورز فقط می‌تواند با بهره‌گیری از «داوری سنجشی» [13] به ابزار به‌تر و مناسب‌تری دست یابد.

بنا بر این پژوهش می‌توان دریافت که نه «مُرال»، بلکه فقط با هنجارها و ارزشهای «اتیک» می‌توان به سیاست پرداخت، یعنی سیاست‌ورز فقط با «اتیک» می‌تواند منافع سیاسی را در هاله‌ای اخلاقی پنهان سازد و روشمندان و سیستماتیک حقانیت ارزشهای اخلاقی نهفته در برنامه‌ها، پروژه‌ها و کارکردهای سیاسی منطبق با منافع گروهی، طبقاتی و حتی ملی را مورد بررسی قرار دهد و ضرورت تحقق آن را برای مردمی که در جامعه‌ای دموکراتیک می‌زیند، توجیه کند.

با این حال برای ارزیابی از هر چیزی نخست هنجارهای نهفته در عادات و آداب که از سنت به ما رسیده است و آن دسته از ارزشهای اخلاقی که «مُرال» نامیده می‌شوند، به ابزار دآوری ما بدل می‌گردند. گام دوم با هنجارهای اخلاقی که بخشی از «اتیک» هستند آغاز می‌شود، زیرا در این مرحله باید درباره عواقب و نتایج خوب و بد کاری که می‌خواهیم انجام دهیم، بی‌اندیشیم. روشن است که سیاست‌ورزان نیز از این قاعده مستثنی نیستند و آن‌ها نیز باید درباره هنجارهای اخلاقی برنامه‌های سیاسی خود بی‌اندیشند، زیرا اکثریت مردم هنگامی حاضر به پیروی از یک حزب و یا رهبر سیاسی خواهند بود که برنامه‌های آن حزب و رهبر در تضاد با ارزشهای اخلاقی شناخته و پذیرفته شده از سوی اکثریت مردم نباشد. بسیاری از خواستهای سیاسی همچون آزادی، عدالت، استقلال، صلح، امنیت و ... دارای هنجارهای «اتیک سیاسی» هستند، اما در عمل می‌توانند در اشکال متفاوتی عرضه شوند. برای نمونه هم‌اینک رئیس‌جمهور آمریکا با همه توان سیاسی و نظامی کشور خود از دولت اشغالگر اسرائیل در برابر جنبش رها ئی‌بخش فلسطین پشتیبانی می‌کند و در عین حال سیاست جنگ‌طلبانه خود را بخشی از برنامه‌ای عرضه می‌کند که گویا قرار است پس از نابودی جنبش مقاومت فلسطین در این سرزمین به سود فلسطینیان تحقق یابد. آقای بایدن می‌پندارد با نشان دادن در باغ سبز، یعنی تشکیل دولت مستقل فلسطین طی چند دهه آینده می‌تواند امنیت درازمدت اسرائیل را تأمین کند و حال آن که نتانیاهو و بسیاری از احزاب دست راستی و افراطی اسرائیل حاضر به پذیرش چنین پروژه‌ای نیستند و همچنین بسیاری از یهودان صلح‌طلب اسرائیل نیز به‌خاطر وضعیت موجود در مناطق اشغالی که به‌آسانی قابل دگرگونی نیستند، پروژه دو دولت را غیرقابل تحقق می‌دانند و هوادار تشکیل یک دولت از فلسطینیان و یهودان در سرزمین تقسیم شده فلسطین هستند. آشکار است که این پروژه نیز در حال حاضر به‌خاطر مخالفت اکثریت مردم اسرائیل با آن قابل تحقق نیست. به

این ترتیب می‌بینیم که فلسطینیان فقط با یک گزینش، یعنی بیرون راندن ارتش اشغالگر اسرائیل از سرزمینشان می‌توانند به استقلال و آزادی دست یابند.

تبدیل «اتیک سیاسی» به ابزار سلطه

در بررسی خود دیدیم که فیلسوفان غرب بر این باورند که «اتیک سیاسی» هر چند می‌تواند در همه اشکال سیاست خود را نمایان سازد، اما انسان فقط در بطن دولت دمکراتیک می‌تواند از صغارت جامعه پیشاسرمایه‌داری رها شود و با پا نهادن به مدرنیته به انسان خردمند حاکم بر سرنوشت خویش بدل گردد. به این ترتیب آشکار می‌شود که دولت‌های امپریالیستی چون خود را محور تمدن مدرن می‌دانند، در نتیجه هم‌چون کارل مارکس و فریدریش انگلس بر این باورند که مابقی جهان نیمه‌متمدن باید همه ساختارهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ... را که در این کشورها وجود دارند در سرزمین خویش بازسازی کنند، یعنی آن‌ها نیز برای آن که نابود نشوند، باید چون اینان «بورژوا» و «متمدن» شوند. [14]

جدول «شاخصه دمکراسی» [15] که هر ساله توسط برخی نهادهای بین‌المللی که توسط همین کشورهای «پیشرفته» پایه‌گذاری شده‌اند، انتشار می‌یابد، می‌کوشد به ما بنمایاند که «ارزشهای جهانشمولی» که توسط کشورهای غربی به مردم جهان عرضه شده‌اند، تا چه اندازه از سوی ملت‌ها و دولت‌های خودی و غیرخودی پذیرفته گشته‌اند. پروژه دولت‌های سرمایه‌داری امپریالیستی آن است که شیوه حکومت خود را به مثابه مردمی‌ترین و بهترین ساختار حکومتی به مردم خویش و جهان عرضه کنند و از دیگر ملت‌ها بخواهند با پذیرش ساختار سلطه سیاسی سرمایه‌داری به «ملت‌های دمکرات» بدل گردند. به این ترتیب «ارزشهای جهانشمول» غربی فراتر و برتر از هنجارهای اخلاق و اتیک سیاسی قرار می‌گیرند با این تفاوت که دولت‌های غربی در رابطه با منافع ملی و جمعی خویش می‌توانند این ارزش‌ها را به سود خود تعبیر و تفسیر کنند و در عوض دولت‌های کم‌تر توسعه یافته از چنین حقی برخوردار نیستند، زیرا در مناسبات پیشادمکراتیک می‌زیند.

برای آن که بتوان به توفیر میان ساختارهای سیاسی کشورهای مختلف پی برد، به شاخصه‌هایی نیاز است و با بهره‌گیری از چنین شاخصه‌هایی دولت‌های جهان را به چهار گروه تقسیم کرده‌اند که در اینجا چکیده‌وار به آن می‌پردازیم.

دمکراسی کامل: گروه یکم دولتهای دارای «دمکراسی کامل» [16] را در بر می‌گیرد که از یکسو شهروندان از برابر حقوقی و آزادی‌های مدنی و سیاسی اساسی برخوردارند و از سوی دیگر در این کشورها فرهنگ سیاسی دمکراتیک متکی بر «اتیک سیاسی» وجود دارد که سبب پیدایش و شکوفائی انسان خردمند آزاد می‌گردد که برای دوام آزادی خویش و تداوم دولت دمکراتیک مجبور به بازسازی و بازتولید هنجارهای «اتیک سیاسی» دولت دمکراتیک است. با این حال می‌بینیم که در این کشورها نیز آزادی گفتار و نوشتار دارای مرزهای محدود کننده است و برای نمونه بنا بر قانون در بسیاری از این کشورها شهروندان نمی‌توانند اندیشه‌های ضد یهودی داشته باشند، زیرا قوانین تصویب شده گفتار و نوشتار چنین اندیشه‌هایی را که دارای مضمون «ضد دمکراتیک» هستند، ممنوع ساخته است. دیگر آن که چنین کشورهایی مدعی داشتن سیستم دولتی متعادل هستند که توسط قوه قضائی مستقل کنترل می‌شود، یعنی تصمیم‌ها و مصوبه‌های ضد قانون اساسی می‌توانند توسط دادگاه‌های عالی لغو شوند. همچنین ادعا می‌شود دولتهایی که به اندازه کافی دارای کاربردی دمکراتیک هستند و در آنها رسانه‌های مستقل و گوناگون وجود دارند، در نتیجه دارای دشواری‌های اندکی در رابطه با مناسبات دمکراتیک خواهند بود.

بر اساس جدول‌های «شاخصهای دمکراسی» [17] که در دو دهه گذشته انتشار یافته‌اند، کشورهایی که شاخصه دمکراسی آنها میان ۸ تا ۱۰ قرار داشته باشد را کشورهایی دارای «دمکراسی کامل» نامیده‌اند. بنا بر یکی از این جدول‌ها در سال ۲۰۲۳ فقط ۲۴ کشور از کشورهای جهان دارای مشخصه‌های ساختار «دمکراسی کامل» بوده‌اند که عبارتند از آلمان، اتریش، اسپانیا، استرالیا، ایالات متحده آمریکا، ایرلند، ایسلند، بریتانیا، تایوان، دانمارک، ژاپن، سوئد، سوئیس، فرانسه، فنلاند، کانادا، کره جنوبی، کستاریکا، لوکزامبورگ، ماریتیموس، نروژ، نیوزلند، هلند و یونان. آشکار است که مناسبات دمکراتیک در همه این کشورها یکسان نیست و بنا بر این جدول کشور نروژ با داشتن شاخصه ۹٫۸۱ کامل‌ترین دمکراسی جهان را از آن خود ساخته است و اسپانیا و فرانسه با داشتن شاخصه ۸٫۰۷ از پائین‌ترین سطح «دمکراسی کامل» برخوردار بوده‌اند.

دمکراسی ناقص: در گروه دوم کشورهایی را می‌توان یافت که دارای «دمکراسی ناقص» و یا «معیوب» [18] هستند. در این دسته از کشورها با آن که انتخابات آزاد و منصفانه برگزار می‌شود و آزادی‌های

مدنی اساسی نیز وجود دارند، اما چون فرهنگ سیاسی از توسعه کافی برخوردار نیست، ساختار اجتماعی و اقتصادی نمی‌تواند رسانه‌های آزاد را بازتولید کند و حکومت‌ها نیز مخالفان سیاسی خود را می‌کوشند با بهره‌گیری از ابزارهای گوناگون و به‌ویژه قوه قضائیه اندکی سرکوب کنند. دیگر آن که سطح پائین فرهنگ سیاسی سبب مشارکت اندک مردم در امور سیاسی و رخداد‌های مربوط به کارکردهای حکومت می‌شود. چکیده آن که عقب‌ماندگی فرهنگ سیاسی که در رابطه بلاواسطه با عقب‌ماندگی توسعه علمی، صنعتی و اقتصادی قرار دارد، سبب می‌شود تا چنین کشورهایی نتوانند مناسبات «دمکراسی ناقص» خود را به «دمکراسی کامل» تبدیل کنند.

بنا بر بررسی‌های موجود ۵۰ کشوری که شاخصه دمکراسی آن‌ها میان ۶ تا ۸ قرار دارد، دارای «دمکراسی ناقص» هستند که در میان آنان شیلی با شاخص ۷٫۹۸ به کشورهای دارای «دمکراسی کامل» بسیار نزدیک است و اسرائیل که دارای حکومتی آپارتایدی و حتی فاشیستی است با شاخص ۷٫۸۰ و ایتالیا که یکی از تمدن‌های بزرگ اروپائی است، با شاخص ۷٫۶۹ و کشور پاراگوئه با شاخص ۶٫۰۰ در بخش کشورهای دارای «دمکراسی ناقص» قرار دارند.

رژیم‌های ترکیبی: گروه سوم تشکیل شده است از «رژیم‌های ترکیبی»^[19] که مدام و بر خلاف قوانین اساسی خویش در روند چینش کاندیداها دخالت و در هنگام اعلان نتایج انتخابات تقلب می‌کنند. ویژه‌گی چنین کشورها آن است که حکومت‌ورزان خواهان برگزاری انتخابات آزاد نیستند، زیرا ممکن است نتیجه آن سبب برکناری آنان از قدرت سیاسی شود. به‌همین دلیل چنین دولت‌هایی می‌کوشند با بهره‌گیری از ابزارهای مختلفی همچون گسترش فساد در قوه قضائیه، فشار بر رسانه‌ها و حاکمیت ضعیف قانون مخالفان سیاسی خویش را مورد تهدید و آزار قرار دهند.

در جدول‌های موجود «شاخص دمکراسی» در سال ۲۰۲۳ روی‌هم در ۳۶ کشور شاخصه دمکراسی آن‌ها بین ۴٫۰۰ تا ۵٫۹۹ قرار داشته است و به‌همین دلیل این رده از کشورها دارای «رژیم‌های ترکیبی» بوده‌اند. کشور بنگلادش با داشتن شاخص ۵٫۹۹ به کشورهای دارای بافت «دمکراسی ناقص» و در عوض کشور موریتانی با داشتن شاخص ۴٫۰۳ به کشورهایی که دارای «رژیم‌های اقتدارگرا» هستند، بسیار نزدیک می‌باشند.

رژیم‌های اقتدارگرا: گروه چهارم را در جدول‌های مختلفی که در رابطه با «شاخصه دمکراسی» انتشار یافته‌اند، «رژیم‌های

اقتدارگرا» [20] می‌نامند. در کشورهایی که دارای رژیم‌های اقتدارگرا هستند، کثرت‌گرایی سیاسی وجود ندارد و یا آن که چنین ساختاری دارای بافتی بسیار محدود و شکننده است، یعنی هواداران گرایش‌های سیاسی مخالف حاکمیت از امنیت جانی، سیاسی و حقوقی برخوردار نیستند و هنگامی که تلاش‌های سیاسی آن‌ها مزاحم حاکمیت سیاسی اقتدارگرا گردد، به شدت سرکوب می‌شوند. دیگر آن که در این کشورها رسانه‌های مستقل از دولت وجود ندارند و یا آن که در مالکیت بنگاه‌های وابسته به دولت هستند که در ایران آن‌ها را بنگاه‌های «خصولتی» می‌نامند، یعنی به ظاهر خصوصی، اما در باطن دولتی هستند. همچنین برگزاری انتخابات در چنین کشورهایی توسط حاکمیت به شدت کنترل می‌شود و با به‌کارگیری شگردهای حقوقی گوناگون به نیروهای سیاسی غیرخودی اجازه شرکت در انتخابات داده نمی‌شود و یا آن که صلاحیت فقط چند تن از کاندیداهای کم‌تر سرشناس اپوزیسیون تأیید می‌شوند تا به مثابه اقلیتی ناچیز در مجلس حضور داشته باشند. چکیده آن که در رژیم‌های اقتدارگرا قوه قضائی توسط قوه مجریه کنترل می‌شود و در نتیجه عدالت در جامعه وجود ندارد و در عوض فسادگران که در ارکان حکومت نفوذ دارند، با برقراری سیستم اقتصادی مبتنی بر رانت می‌توانند بخشی از ثروت اجتماعی را با کمک نهاد دولت به مالکیت خود درآورند و موجب تهی‌دست‌تر شدن روزمره طبقات و اقشار زیرین جامعه گردند.

بنا بر جدول‌های موجود شاخصه دمکراسی در بیش از ۵۹ کشور جهان بین صفر و ۳٫۹۹ قرار دارد و کارشناسانی که این رده از جدول شاخصه‌های دمکراسی را تدوین کرده‌اند، این کشورها را دارای «رژیم‌های اقتدارگرا» پنداشته‌اند. آشکار است که آزادی‌های سیاسی و مدنی در کشوری چون افغانستان که در ته جدول قرار دارد و دارای شاخصه دمکراسی ۰٫۲۶ است با کشوری چون قرقیزستان که دارای شاخصه دمکراسی ۳٫۷ است، بسیار متفاوت می‌باشد.

ایران نیز بنا بر این جدول‌ها با داشتن شاخصه ۱٫۹۳ دارای رژیمی اقتدارگرا است که بنا بر بررسی‌های دیگر دارای حکومتی شکننده است، زیرا از ثبات چندانی برخوردار نیست. دیگر آن که ایران کشوری است که در آن شهروندان از آزادی برخوردار نیستند و در همین رابطه رسانه‌های آزاد در ایران وجود ندارند. سرانجام آن که ایران در میان ۱۸۰ کشور جهان از نقطه نظر فساد در رده ۱۴۷ قرار دارد. [21]

از آنجا که این جدول‌ها از سوی نهادهایی که وابسته به دولت

ایالات متحده آمریکا هستند تدوین شده‌اند، باید با احتیاط به ارزیابی‌های تدوین شده نگریست. در عین حال بنا بر ضرب‌المثل ایرانی «تا نباشد چیزی مردم نگویند چیزها» آنچه درباره رژیم جمهوری اسلامی تدوین شده است، زیاد از واقعیت به دور نیست و چکیده آن که تا هنگامی که رژیم جمهوری اسلامی وجود دارد، گام‌نهادن در جهت تبدیل ساختار سیاسی ایران به دولتی دمکراتیک امکان‌پذیر نیست. در عین حال هیچ تضمینی وجود ندارد که پس از سقوط جمهوری اسلامی بتوان در ایران رژیمی دمکراتیک را متحقق ساخت. تا زمانی که در ایران نیروئی اجتماعی وجود نداشته باشد که برای ادامه موجودیت خود به دمکراسی همچون هوا نیاز داشته باشد، در بهترین حالت می‌توان رژیم کنونی ایران را به «رژیمی ترکیبی» بدل ساخت و با دگرگونی‌های زیرساختی شاید بتوان در جهت تحقق رژیمی با خصوصیات «دمکراسی ناقص» گام برداشت. از آنجا که دگرگونی‌های اجتماعی بسیار بطئی هستند، که با کمک دولت دست‌نشانده مصر نوار غزه را در محاصره کامل خود دارد، تحقق «دمکراسی کامل» دورنمایی است که شاید بتوان چند دهه پس از سرنگونی رژیم اسلامی بدان دست یافت.

هامبورگ، اوت ۲۰۲۴

msalehi@t-online.de

www.manouchehr-salehi.de

منابع:

- Hanuschek, Sven und Stiening, Gideon: Politik und Moral, Band 6 der Reihe Erich Kästner Studien
- Hösle, Vittorio: Moral und Politik, Verlag C.H. Beck, München, 1997
- Sandel, Michael J, : Moral und Politik, S. Fischerverlage, Feb. 2024
- Thaler, Mathias: Moralische Politik oder politische Moral?, Campus Forschung 933, Sep. 2008

پا نوشتها :

Ethik [1]

Moral [2]

Philosophia moralis [3]

Manipulation [4]

Praktische Philosophie [5]

Theoretische Philosophie [6]

Religionswissenschaft [7]

Sittenlehre [8]

Kriterien [9]

Politische Ethik [10]

Ethos [11]

Apodiktisches Urteil [12]

Komparatistisches Urteil [13]

[14] کارل مارکس و فریدریش انگلس: «مانیفست کمونیست»، طبع و نشر جمهوری توده‌ای چین، صفحه ۴۱

[15]

https://en.wikipedia.org/wiki/The_Economist_Democracy_Index

Full democracy [16]

[17]

<https://pages.eiu.com/rs/753-RIQ-438/images/Democracy-Index-2023-Final-report.pdf>

Flawed democracy [18]

Hybrid democracy [19]

پایان دوران مارکسیسم ارتدوکس

کیومرث صابقی



- این متن شامل بخش هایی از مقاله "هربرت مارکوزه و بحران های مارکسیستی" نوشته داگلاس کلنر منتشره در سال ۱۹۸۶ میلادی میباشد .

در طول دوران قرن بیستم ما با بحرانهای مارکسیستی متعددی رو به رو بودیم که بحث ها ، شبهه ها ، جدال های گفتمانی، انشعابات حزبی و نظری و حتی فروپاشی تاثیر گذاری را از خود بجا گذاردند. آغاز مبحث بحران در مدخل مباحث مارکسیستی اساسا به مجادلات و گفتمان های بحران های درون سیستم سرمایه داری برمیگردد. در این گفتمان ها فرض بر اینستکه بحران های درون مناسبات سرمایه داری نهادینه اند که حاصل این بحران ها نهایتا به پیروزی سوسیالیسم ختم میشود . بدینصورت واژه "بحران" در گفتمان های مارکسیستی، اشاره

به فروپاشی هولناک سرمایه داری بوده است. اما مبحث بحران درون مارکسیسم تا پیش از فروپاشی شوروی، هیچگاه موشکافانه و ساختاری مورد بررسی قرار نگرفته بود، اگر چه از همان آغاز از نگاه های نقادانه بر حذر نبود .

در این سالهای اخیر بکرات گفته شده است که با فروپاشی شوروی، عصر مارکسیسم هم بسر آمده است و اساسا مارکسیسم نه تئوری زنده ای است و نه جایی در این دوران دارد. شاید اشاره ای مختصر به زمان آغاز طرح این دیدگاه کمک به علل بروز این استدالات کند .

در طول جنگ جهانی اول، انترناسیونال دوم، احزاب مارکسیستی و مارکسیست ها نه توانستند از وقوع جنگ جلو گیری کنند و نه بعنوان یک جنبش متشکل نقشی در تغییر سرنوشت جنگ داشته باشند. این عدم موفقیت همراه با نا توانی در کمک به وقوع انقلابات سوسیالیستی در اروپای پس از جنگ، که ایجاد دلگرمی فراوانی در میان مارکسیست ها کرده بود، از یکسو به پیروزی فاشیسم انجامید که تهدیدی جدی برای نا بودی مارکسیسم، احزاب مارکسیستی و حتی جنبش های رادیکال آن دوران بود و از سویی دیگر جذب طبقه کارگر به درون سیستم سرمایه داری، که حاصل تضمین معاش پس از جنگ بود، همراه با ثبات سیستم اقتصادی کشورهای سرمایه داری، مارکسیسم و مبارزه طبقاتی برای تامین معاش را بی ربط کرده بود. بدینگونه بود که تاریخ بحران مارکسیستی آغاز شد. در اینجا توجه به واژه "تامین معاش" و اهمیت آن در مسیر ادامه رشد تحولات مبارزات طبقاتی بسیار ضروری است، چرا که اصولا در آن زمان شعار "هیچ نداشتن کارگر بجز زنجیرهای پایش" به مثابه فقر و نتیجتا انگیزه و ضرورت مبارزه طبقه کارگر در رو به رویی با ثروت سرمایه دار به حساب میامد . بکلامی دیگر، جدال "فقر در مقابل ثروت" تعبیر مبارزات طبقاتی محسوب میشد .

اما همانگونه که سرمایه داری موفق شد خسارات جنگ جهانی و بحرانهای ادواری متعددی را پشت سر بگذارد، مارکسیسم هم توانست در جدال با افت و خیزهای مقاومت نظری پیروزی هایی کسب کند و در سیطره مبارزه برای احقاق حقوق طبقه کارگر احیاء شود. از آن میان میتوان به نقش سندیکای کارگری در اکتساب برخی مزایا و حقوق بلافاصله کارگران، و یا نبردهای احزاب کارگری و جنبش های کارگری در زمینه های وجود شرایط سخت زندگی کارگران در بطن جامعه طبقاتی اشاره کرد. این پیروزی ها عمدتا بازتاب بازنگری ها بر پایه مطالعات محوری مارکسیست ها که با پیوند ارگانیک

تئوری مارکسیستی، یعنی روش "تغییر" آشنا بودند انجام یافت. این کلید واژه تغییر که در فلسفه مارکسیستی انگیزه و موتور حرکت به حساب میاید، نقطه عظیمت نظرگاه های مارکسیستی در برابر آندسته نظرگاه های فلسفی است که آغاز و پایان را در روند استمرار تاریخ میبینند .

واژه ای که در گذشته در میان مارکسیست های ارتدوکس طنینی ناپسند و کریه داشت، و امروز هم هنوز در میان برخی، چنین نوایی دارد، بازنگری است که معنی درست تر رویونیسم است . این واژه ریشه همان تغییری است که مارکس در نقد به هگل نوشت و ما در اینجا به این بازنگری هائی که سر آغاز نگاه نو به مارکسیسم است نظر میاندازیم .

اشاره شد که دینامیسم سوسیالیسم در بررسی مداوم نسبت به تحولات درون خود سیستم است و اینگونه است که حیات مییابد. مثلاً اینکه اگر چه که جهان، جهانی طبقاتی است، اما دیالکتیک میآموزد که تفاوت های طبقاتی در جوامع مختلف گوناگون است و بالطبع زمینه ها و اشکال مبارزات برای تغییر در این کشورها هم به همان گوناگونی ها است، پس باید به این نتیجه رسید که نگرش یکدستی سوسیالیستی نمیتواند همسان و همسو در همه این کشورها یکسان بکار گرفته شود چرا که ساختار اجتماعی، فرهنگ ها و پیش زمینه های رشد و نرخ اقتصادی در این کشورها گوناگون است. از اینجا است که فاصله میان تفاوت نگاه مارکسیست های ارتدوکس، که باور به همتا بودن مبارزه سراسری کارگری به رهبری طبقه کارگر و از جانب حزب طبقه دارند، با مارکسیست های نو اندیش، که آغاز گر آن روزا لوکزامبورگ و ادامه دهنده آن اندیشمندان مکتب فرانکفورت و بعد صاحب نظرانی مثل مارکوزه که به نقد یکدستگی رستاخیزی حزب طبقه کارگر نشستند، آغاز میشود .

با پرداختن به پر اهمیت ترین نظرگاه های مارکس در تحقق پیروزی انقلاب کارگری، یعنی ۱- خاص بودن طبقه کارگر؛ ۲- رشد نیروهای مولده ؛ ۳- و نهایتاً شکاف طبقاتی در دنیای سرمایه میتواند فاصله نظرگاه مارکسیست های سنتی را که کماکان اعتقاد به معیار و شرط ضرور مبارزه طبقاتی در جهان امروز هستند با نظریه نئو مارکسیست ها که اعتقاد به باز نگری و متحول کردن این تئوری هستند را اندازه گرفت.

۱- خاص بودن طبقه کارگر - این نگاه به برتری یک طبقه بر

طبقات دیگر، علاوه بر آنکه ویژگی نژادی یک طبقه نسبت به دیگر طبقات را تصویر میکند، اساساً تفکیک اجتماعی انسانها را هم الغاء میکند، که هر دوی این ارزش گذاری ها نفی دموکراسی و برابر حقوقی شهروندان در یک کشور است. در این جدایی، تو گویی فقط طبقه کارگر است که در جهان سرمایه داری استثمار میشود.

۲- رشد نیروهای مولده - آنچه که در اینجا بیشتر مورد نظر مارکس بود، رشد کارگران صنعتی، که ضرورتاً بخش آگاه تر نیروهای مولده میباشند و که رهبری انقلابات کارگری را بعهدہ دارند، است. اما، و بر اساس تمام مشاهدات امروزی باید پذیرفت که بر خلاف پیش بینی مارکس، این بخش از طبقه کارگر نه تنها مسؤولیت رهبری طبقه کارگر را بعهدہ نگرفته است، بلکه به خصوص در دنیای تکنو سرمایه داری امروز، به الیت های طبقه و مشاورین میدانی سرمایه دار تبدیل شده اند. نتیجه آنکه نقشی که مارکس برای آیندسته تعیین کرده بود اگر تماماً نسخ نشده باشد، بی شک رو به افول است و این همان نکته ی بود که اندیشمندان New Left بر آن انگشت می گذاردند.

۳- اهمیت فاصله طبقاتی - در اینکه بر همه چیز مهر طبقاتی خورده است زمینه های گفتگو باز است، اما پیش بینی مارکس در چگونگی و چرایی انقلاب کارگری بر این مبنا که وسیع تر شدن شکاف طبقاتی به تضمین این امر کمک میکند امروزه کم رنگ به نظر میاید، چرا که مثلاً فاصله و شکاف طبقاتی در آمریکا در لااقل ۱۵ سال گذشته، و در سطح جهان در نیم قرن اخیر بمراتب بیشتر و آشکار تر از حتی زمان حضور خود مارکس شده است. حال آنکه حرکت های کارگری نه تنها جنبه مبارزات طبقاتی ندارند، بلکه بیشتر و بیشتر سمت و سوی خواست های مطالباتی یافته اند. مهمتر آنکه سرمایه داری این شکاف اجتماعی را دلیل سلامت جامعه به حساب میآورد و مدعی است که خیل بیکاری، که در واقع همان خیل فقیران است، توازن کار در برابر محل کار را ایجاد میکند. بنا بر این مشا هده میشود که جنبش های طبقاتی کارگری، و نه ضرورتاً مبارزات مطالباتی کاری، نه تنها رشدی چشم گیر نیافته اند، بلکه سیاست های آن بیشتر و بیشتر در قالب سندیکا های کارگری سیستماتیزه میشوند.

آنچه که بر این سه بند باید افزود، جابجایی های طبقاتی و نتیجتاً کاهش پیوند طبقاتی طبقه کارگر در قبال مفهوم استثمار نیروی کار است که مارکس برای آن اهمیت فراوانی قائل بود. به

گمان من آنچه که مشغله اساسی امروز مزد بگیران در خیل کلی آن را تعریف میکند، داشتن خانه ی برای زندگی، آزادی انتخاب در استفاده از امکانات، بهره مندی از امکانات موجود چه در قالب تامین رفاه اجتماعی و چه در فرم دست آورد های مطالباتی، تقلیل ساعات کار، اشتغال، دمکراسی در محل های کار، و نهایتا امنیت زیستی است. باز هم به گمان من جامعه سرمایه داری توانسته است این امکانات را، اگر چه در میزانی قلیل، تا حدی فراهم کند و همین رفاه حد اقل سبب شده است که مبارزه برای دفع استثمار توسط حزب طبقه کارگر را اگر نه بی اعتبار، لااقل کم رنگ کند. آیا این به این معنا است که باید به مسئله طبقاتی و سیاست های اجتماعی آن بی اعتنا بود؟ اصلا نه. اما باید به نگرشی جدید از مارکسیسم دست یافت که در آن فرهنگ ها، ساختار اجتماعات، تکنولوژی، تکنو اکونومی، سنت ها، تقلیل نقش انقلابی کارگران صنعتی، آزادی انتخاب، دمکراسی، و عدالت منصفانه اجتماعی تبدیل به پایه های اساسی بررسی ها گردند. بررسی این نکات بیشتر از آن جهت اهمیت مییابند که سرمایه داری دائم به تجدید نظر در اصلاح و احیاء خود مشغول است. مثلا در دورانی که "بازار و رقابت آزاد" بعنوان تنظیمات و راهکاری جهت پویایی و انکشاف سرمایه و آزادی انسانها در انتخاب به حساب گرفته میشود، نقد مارکسیستی بر سرمایه مالی، جهانی شدن منافع طبقه سرمایه دار و اینکه این پارادایم چگونه میتواند مسئله آفرین شود، اهمیت پیدا میکند. و یا نقد تعریف از دمکراسی که لیبرال ها آن را به حق آزادی در انتخابات تقلیل داده اند و نتیجتا شرایطی را سبب شده اند که دست محافظه کاران را در تبیین و تعیین حدود حق و حقوق دمکراتیک شهروندان چه در بازار، چه در حوزه سیاست و چه در محیط فعالیت های اجتماعی باز میگذارد، پرداخته شود .

از سویی دیگر باید اذعان داشت که جوامع سوسیالیستی - من در اینجا از واژه ناموزون ولی پر مصرف "جوامع سوسیالیستی واقعا موجود" پرهیز میکنم - نه تنها نتوانستند سنن با ارزش بورژوازی، مانند آزادی های فردی و دمکراسی را فراهم آورند و ارج نهند، بلکه با طبقاتی کردن این مفاهیم به همان دیکتاتوری ای آویختند که در نقد و نفی آن میوزیدند. در حالی که میتوانند قهرمان این دآوری ها شوند و نه محکومین نظریه .

فروپاشی شوروی در عمل نشان داد که وجوهی از مارکسیسم ارتدوکس که بدانها اشاره شد به نقطه پایانی خود رسیده است و زمان، زمان

رو به رو شدن با شرایطی است که با به چالش کشیدن پایه های نظری مارکسیستی و انطباق آن با تغییر و تحولات نیم قرن اخیر و بروز کردن آن، این نظریه را احیاء کرد.

یکی از وجوه حیاتی مارکسیسم که حرکت تاریخی را بدین مضمون تئوریتیزه کرده بود که "از آنجایی که بحرانهای سرمایه داری نهایتاً به زوال این سیستم خواهد انجامید، پس پیروزی سوسیالیسم پس از سرنگونی سرمایه داری قطعی است"، در جهان تحلیل های علمی امروز، این استدلال ادعایی دگماتیک و ارتدوکس است. تجربیات علمی نشان داده است که حرکت تاریخ و جهت تکامل اجتماعی تک خطی نیست و همواره با فراز و نشیب هایی حتی بعضاً غیر منتظره همراه بوده است. بطور مثال اگر چه سوسیالیسم در کشور شوروی بدانگونه که تنظیم شده بود سیستماتیزه شده بود ولی در اقمارش، بنا بر فرهنگ و سنت حاکم، نمودارهای مختلفی بخود گرفته بود. کما اینکه دیده شد که این اقمار پس از نزدیک به ۷۰ سال زیست با سوسیالیسم چه زود پس از فروپاشی با ریشه سنتی خود پیوند یافتند. اما ریشه این ذهنیت، که سقوط سرمایه داری، پیروزی سوسیالیسم است، از اینجا نشئت میگرفت که کار انقلاب عمدتاً بعهدہ کارگر سپرده شده بود و چون این پیروزی نصیب شوروی شده بود، پس از منظر تاریخی موفقیت آن قطعیت یافته بود. این نوع ارزیابی از مارکسیسم خطر بزرگی برای ساختار سوسیالیسم است؛ چرا که باور به اینکه تحول اجتماعی نهایتاً رو به سوسیالیسم دارد آدمها را وادار به این میکند که اولاً به روند بی چون و چرای تاریخی باور پیدا کنند و ثانیاً تسلیم داوری های رهبرانی شوند که ادعا میکنند این روند تاریخی را بخوبی باز شناخته اند. به باور من، چنین ادعایی نتیجتاً به خود بینی، نخبه گرایی و دگماتیسم میانجامد و سبب ایجاد زمینه های یک جامعه ستمگر میگردد. بدیهی است که چنین برداشتی از مارکسیسم محتوم و بی اعتبار است. از همینجا است که غیر تجریدی نگری به مارکسیسم مبانی فراوانی در انتخاب سیاست های رادیکال را در دسترس قرار میدهد.

چالشی که مارکسیسم، امروزه، با آن روبرو است ارزیابی از پویایی سرمایه و تکنو سرمایه داری در حال رشد است. مارکسیسم قادر به اندازه گیری و مقابله با چنین چالشی هست، چرا که اساساً تئوری مارکسیستی بر مبنای نقد سرمایه پایه ریزی شده است و از آنجا که اقتصاد نقشی اساسی، و نه تنها عامل، در زندگی اجتماعی دارد بنا بر این تعبیر جدید از سرمایه داری و تحولات درونی آن، بخش از

تئوری جامعه سوسیالیستی امروزی است و از آنجا که تا کنون هیچ نظر دیگری سرمایه داری را به نقد نکشیده است، لذا میتوان ادعا کرد که مارکسیسم هنوز آن تئوری رادیکال است.

نا گفته پیدا است که این وظیفه بر تئوری مارکسیستی باقی میماند که بتواند به روابط تحلیلی جدیدی دست یابد تا بتواند پاسخگوی دلایل تجدید حیات سرمایه پس از گذار از بحران شود. روند جدید رشد سرمایه داری اگر چه از اختلالات نهادینه شده در درون مناسبات سرمایه داری برخوردار است، معذک سبب تجدید ساختمان سیستم هم شده است. و تعداد فراوانی از مارکسیست های امروزین بمنظور بروز کردن اقتصاد سیاسی مارکسیستی، دقیقاً مشغول مطالعه و بررسی همین مضمون ها هستند تا از آن طریق راهکاری برای دلایل توجیه خود بیابند، همانگونه که سرمایه داری در رقابت با مخالفان خود چنین میکند. در ضمن باید گفت که همزمان کوشش های فراوانی در زمینه رشد نظریه پردازی اجتماعی، فرهنگی و فلسفی شده است که به تحلیل های جدید مارکسیستی انجامیده است. از آن میان میتوان به نمونه کمک به ایجاد محافل مدنی و رشد مبارزات مدنی و ضد سیستمی بمعنای اضمحلال سیستم سیاسی استبداد گرایانه و دیکتاتوری ها بمنظور ایجاد زمینه های جامعه ی دمکراتیک که تحقق عدالت اجتماعی را آسان میکند گام برداشت. از این معبر میتوان از همه نیروهای اجتماعی که در زمینه های تضمین حقوق بشر، مبارزه علیه آپارتاید های نژادی، مذهبی، دگر دیسی و منطقه گرایی مشغول کند و کاو هستند بهره جست. بی شک برای رسیدن به این بازنگری ها نیاز فراوان به اندیشیدن آزاد، دوری جستن از تعصبات و دیسکورسهای در دسترس است. در کنار آن باید پذیرفت که تا زمانی که سرماییداری حاکم است، اختلاف طبقاتی وجود دارد و فقر و بی عدالتی بی داد میکند، مارکسیسم زنده است.

پی نوشت: این متن به بهانه گفتگویی از سوی جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران برای کلاب هاوس در ماه ژانویه سال ۲۰۲۴ تدوین شده بود.

ژانویه 2024

بدون استقلال، آزادی و دموکراسی ممکن نیست

منوچهر تقوی بیات

استقلال به معنای حاکمیت و فرمانروایی یک ملت است. فرمانروایی یک ملت تنها از راه انتخابات آزاد و بدون قید و شرط به دست می آید. دخالت و نظارت استصوابی حکومت اسلامی در انتخابات نه درست و نه صواب و نه انتخابات است بلکه انتصابات مشتی آخوند بیگانه پرست برای صغیر شمردن ملت ایران و به کار بردن دیکتاتوری علنی و مطلق است. این چنین انتخابات یا انتصابات بر خلاف دموکراسی و نص صریح اعلامیه ی حقوق بشر بشمار می رود. اعلامیه جهانی حقوق بشر درباره ی انتخابات و حق مشارکت شهروندان در سیاست و حکومت می نویسد:



«... حقوق بشر و دموکراسی ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر دارند و دموکراسی برای ترویج و حمایت از حقوق بشر حیاتی است.»

در ادامه اعلامیه حقوق بشر می نویسد: «... بر اساس ماده 25 میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، که کمیته حقوق بشر آن را هسته اصلی حکومت دموکراتیک بر اساس رضایت مردم توصیف می کند،... حق مشارکت سیاسی «در توانمندسازی افراد و گروه ها مهم است و برای از بین بردن حاشیه نشینی و تبعیض ضروری است»»

حقوق مدنی و سیاسی که در اعلامیه حقوق بشر بر آن ها تأکید شده است عبارتند از:

«حق مشارکت در اداره امور عمومی

حق رای و انتخاب شدن

حق دسترسی به خدمات عمومی.

حق رای دادن و انتخاب شدن یک حق اساسی بشر است، همانطور که در اعلامیه حقوق و سایر اسناد بین المللی حقوق بشر بیان شده است.

«...»

در ایران هرگز "حق رأی دادن و انتخاب شدن" آزاد نبوده است. یعنی حق حاکمیت ملی همیشه نقض شده است. دولت های غاصب و دست نشانده برای خود حق حاکمیت مطلق و حکومتی قائل بوده، بنابراین حق حاکمیت ملی را غصب و بی معنا ساخته اند. نبود "حق رأی دادن و انتخاب شدن" و نبود سایر حقوق؛ مانند حقوق اساسی، حقوق عمومی، حقوق مدنی و سیاسی یعنی حق مشارکت در اداره ی امور عمومی، نبود حق دسترسی آزاد به خدمات عمومی و به طور کلی همه ی این کمبودها، حقوق بشر را در ایران، نقض و بی معنا کرده است.

تا آزادی حق رأی دادن و حق انتخاب شدن نباشد ملت نمی تواند نمایندگان واقعی خود و دولت منتخب و مستقل خود را انتخاب کند، در چنین حالتی استقلال معنا ندارد. پس نبود آزادی مطبوعات، رسانه ها، نبود آزادی احزاب، نبود آزادی بیان، یا به طور کلی نبود آزادی یعنی نبود استقلال و به معنای اسارت یک ملت است. داشتن شاه دیکتاتور، رئیس جمهور بی شعور و استصوابی، وزیر و وکیل حاکم فرموده، داشتن مجلس شورای ملی یا شورای اسلامی، دلیل آن نیست که یک کشور مستقل است.

تا آزادی های سیاسی و اجتماعی نباشد دولت مستقل و استقلال پدید نمی آید. پس از تأمین استقلال، همراه با آزادی احزاب، آزادی های اجتماعی، آزادی رادیو، آزادی تلویزیون، آزادی مطبوعات و آزادی رسانه ها، دموکراسی در ساختار اجتماعی- سیاسی یک کشور فراهم می شود. در کشورهای اروپایی که آزادی سیاسی نسبی و آزادی احزاب وجود دارد، دموکراسی یعنی فرمانروایی مردم دیده می شود. کارگران، سندیکاها، انجمن ها، دانش آموزان، آموزگاران، دانشجویان، روزنامه نگاران، رسانه ها، احزاب، همه و همه در روند ساختار دموکراسی در کشور دخالت می کنند. دموکراسی شیوه ی اعمال آزادی ها در همه ی زمینه های امور خصوصی و اداره ی امور عمومی جامعه و حق دسترسی به خدمات عمومی است. در ساختار ها یا کشورهایی که آزادی هست شهروندان از راه مطبوعات آزاد، روزنامه های آزاد، رسانه های آزاد و آزادی بیان و آزادی رفتار، می توانند قوانین را تعیین، تصویب و اعمال کنند. رفتار و تبعیت ظاهری شهروندان از قوانین حاکمه ی جاری و برابر با احکام حکومت اسلامی به معنای حکومت واقعا قانونی و وجود حاکمیت ملی نیست.

دموکراسی یک واژه ی سیاسی ساده نیست که سیاست بازها از آن در هر جا بهره می گیرند و در گفتارها و نوشتارهای خود به کار می برند. دموکراسی نه تنها وضع قانون از سوی شهروندان، پیروی از

قانون و رفتار بر پایه قانون است بلکه باید گفت افزون بر موارد بالا، دموکراسی شیوه مسالمت آمیز و انسانی زندگی کردن شهروندان با رعایت کردن حقوق برابر با یکدیگر است. دموکراسی یک ساختار اجتماعی، یک روش زندگی فرا مرزی و یا یک جهان بینی است. خرید و فروش اسلحه و جنگ به هر بهانه، کاری مغایر با دموکراسی است. در یک ساختار اجتماعی - سیاسی دموکراتیک، دموکراسی در تمام سطوح جامعه جاری است. نیاز و خواست یک بیمار می تواند به پرستار، به پزشک، به وزیر بهداشتی و به رئیس دولت منتقل می شود. اندیشه ها، سخنان و خواست های همه شهروندان از کوچک و بزرگ از طریق رسانه های آزاد به جامعه، به نمایندگان مردم و به مسئولان حکومتی منتقل می شود و با ابزارهای سیاسی ویژه مورد تأیید و تصویب قرار گرفته و اجرا می شود.

شورای مشترک مجالس اروپا نیز با تأکید بر اهمیت اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق های بین المللی حقوق مدنی و سیاسی، دموکراسی را پایه ی اصلی اقتدار حکومت بر اساس اراده مردم می داند که در انتخابات دوره ای و واقعی تحقق می یابد. اقتدار حکومت که بر پایه ی اراده ی مردم نباشد، شاه، رئیس جمهور یا رئیس دولت با قیام مردم ناچار است فرار کند و یا دستگیر و کشته شود.

اعلامیه ی رسمی شورای اروپا بر انتخابات آزاد و منصفانه تأکید می کند و از دولت ها و پارلمان های سراسر جهان می خواهد که بر اساس اصول و استانداردهای مندرج در آن عمل کنند. برخی از رهنمود های سازمان نامبرده چنین است:

1. انتخابات آزاد و عادلانه

در هر کشوری، اقتدار دولت تنها می تواند ناشی از اراده مردم باشد که در انتخابات واقعی، آزاد و منصفانه که در فواصل زمانی منظم بر اساس حق رای همگانی، برابر و مخفی برگزار می شود، بیان شود.

2- حق رای و انتخابات

بند (1) هر شهروند بالغ حق رای دادن در انتخابات را بدون تبعیض دارد.

بند (2) هر شهروند بالغ حق دسترسی به یک رویه مؤثر، بی طرفانه و بدون تبعیض برای ثبت نام رأی دهندگان را دارد.

بند (3) هیچ شهروند واجد شرایطی نباید از حق رای دادن محروم شود یا از ثبت نام به عنوان رای دهنده محروم شود، به غیر از این که مطابق با معیارهای عینی قابل راستی آزمایی مقرر در قانون باشد، و مشروط بر اینکه این اقدامات مطابق با تعهدات دولت تحت قوانین بین المللی باشد.

بند (4) هر فردی که از حق رای دادن یا ثبت نام به عنوان رای دهنده محروم می شود، حق دارد به حوزه قضایی صالح برای بررسی این تصمیمات و اصلاح سریع و مؤثر اشتباهات شکایت کند ...»

در اروپا دادگاه ها و مراجعی برای رسیدگی به این گونه شکایت ها هست. دولت ها اقدامات لازم را انجام می دهند تا اطمینان حاصل شود که احزاب، نامزدها و طرفداران آنان از امنیت برابر برخوردار هستند و مقامات دولتی اقدامات لازم را برای جلوگیری از خشونت انتخاباتی انجام می دهند.

دولت های آزاد و مستقل به کمک قانون و همکاری نهادهای مردمی باید مانع نقض دموکراسی و حقوق شهروندی بشوند. دولت ها باید اطمینان حاصل کنند که نقض حقوق بشر و شکایات مربوط به فرآیند انتخابات به سرعت در چارچوب زمانی فرآیند انتخابات و به طور مؤثر توسط مقامات مستقل و بی طرف، مانند کمیسیون انتخابات یا دادگاه ها مشخص می شود.

ما ایرانیان سال ها است از هر گونه حقوق شهروندی و دموکراسی، محروم هستیم. تلاش های پیشینیان مان نیز به دلیل ستم های دیکتاتوری های حاکم بر کشورمان همیشه با زور سرنیزه، زندان و شکنجه و اعدام، بی نتیجه مانده است. چه باید بکنیم؟! راه خردمندانه و عملی برون رفت از این بدبختی بزرگ چیست؟ تمام منابع انسانی و دارایی های کشورمان را بیگانگان با کمک مشتی خودفروخته و نادان به یغما می برند. آیا شما تاکنون به راه رهایی کشورمان از این فاجعه اندیشیده اید؟ آیا می دانید که شما هم به عنوان یک شهروند مانند مهاتما گاندی، جوزپه گاریبالدی، جرج واشنگتن، ستارخان، دکتر محمد مصدق وظیفه دارید راهی برای رهایی ملت در بند و استعمار زده ی خود بیابید؟ ایرانی بودن تنها به پارسی دری، کردی، لری، بلوچی، ترکی، مازندرانی، گیلکی و ... سخن گفتن نیست. باید چاره ای اندیشید. آیا می شود که ما از پیله ی خور و خواب تن خود بیرون بیاییم و برای فرزندانمان، هم میهنانمان و آیندگان کاری بکنیم؟ معنای مردم، مردمی بودن و

ایرانی بودن چیست؟

در ساختار سیاسی و اجتماعی جوامع دیکتاتوری در کشورهای واپس نگه داشته شده که شهروندان با آزادی نمی توانند قوانین را وضع و تعیین کنند، در زندگی روزانه خود قانون های تحمیلی حاکم فرموده را نمی پذیرند و آن ها را نقض می کنند. دولت های دیکتاتوری این گونه اشخاص حق طلب و آزادی خواه را دستگیر، زندانی، شکنجه کرده و می کشند. در چنین حالتی است که زندانی سیاسی که یک مفهوم ضد حقوق بشری و ضد انسانی است، پدید می آید. وجود زندانی سیاسی به معنای نبود آزادی عقیده، نبود آزادی بیان، نبود آزادی سیاسی و نبود استقلال در یک کشور است.

منوچهر تقوی بیات

چهارم امرداد 1403 خورشیدی برابر با 25 ژوئیه 2024 ترسایی

کارگزاران جمهوری اسلامی صاحب قدرت و ثروت اند، اما آیا امنیت و آینده روشنی هم دارند؟

هما یون مهمنش

در بیش از 45 سالی که جمهوری اسلامی اداره ایران را بدست گرفته، خواسته که با ایدئولوژی و ساختارهای حکومت اسلامی در صدر اسلام کشور را مدیریت کند. کوشش کرده با اعدامهای بیشمار و ایجاد ترس و وحشت در مردم، زمان را به عقب برگرداند و جامعه، مردم و قوانین کشور را بر اساس الگوهای آن اعصار بنا کند. غافل از اینکه این ایدئولوژی و ساختارها در گذشته هم به علت ناکارآمدی منسوخ شده و تکرار آن به ویژه در جهان مرتبط امروز جز شکست نتیجه ای نخواهد داد. حاکمان برای تحقق خواست خود هرآنچه ممکن بود انجام داده اند. از جمله اینکه



دست کارگزاران و آتش به اختیاران خویش را در جنایت و فساد علیه مردم و کشور باز گذاشتند و شماری از آنان از این طریق به ثروتهای نجومی و امکانات گسترده دست یافتند.

جمهوری اسلامی، داعش (دولت اسلامی در عراق و شام) و طالبان در افغانستان که مانند ایدئولوژی هایی که میخواهند از انسانهای واقعی انسانهای ایده آل خود بسازند، وصله های ناجوری در جهان امروز و محکوم به شکست اند. آنها تحقق اهداف خویش را در این جهان مشکل می بینند و برای ادامه حیات راهی جز ایجاد نفاق و دشمنی میان انسانها و تنش آفرینی ندارند. رفتارهای ضد بشری و جنایت آمیز آنها بخشی از مردم جهان را علیه دین اسلام برانگیخته و سبب رشد نیروهای راست افراطی در اروپا و آمریکا شده است.

جنگ های نیابتی و تنش آفرینی ها نه تنها هزینه های هنگفتی به دوش مردم ایران گذاشته بلکه مضافاً سبب تحریم های همه جانبه کشورهای غربی علیه حکومتیان و اقتصاد ایران شده که به ورشکستگی بخش مهمی از رشته های اقتصادی کشور منجر گردیده است.

تشویق و پشتیبانی جمهوری اسلامی از اقدامات و عملیات تروریستی نیروهای نیابتی علیه آمریکا و اسرائیل و اعزام سپاهیان به سوریه، یمن و لبنان بارها سبب کشته شدن پرسنل سپاه در حملات هوایی اسرائیل شده است.

نتیجه ایدئولوژی و ساختار حکومت اسلامی بحرانهای خانمانسوز در غالب زمینه ها بویژه اقتصاد، فرهنگ و محیط زیست کشور شده، به رشد نارضایتی ها، اعتراض های گسترده مردم، از دست رفتن مشروعیت رژیم منجر شده است.

موقعیت کارگزاران رژیم

جمهوری اسلامی برای تحقق حکومت اسلامی همچنین قانون جنگل را بر کشور حاکم ساخته به این معنی که در هر منازعه ای حق همیشه با کسی است که در هرم قدرت جا دارد. کارگزارانی که در این هرم حضور دارند میتوانند هم به مردم و مخالفان و هم به پائین تری ها در هرم زور بگویند. ضمن آنکه خود نیز با این خطر روبرو هستند که مورد تعرض راس هرم و بالاتری ها قرار گیرند و در این حالت حتی حذف فیزیکی شوند.

مرگ مشکوک افرادی چون احمد خمینی، هاشمی رفسنجانی، ابراهیم

رئیی و بسیاری دیگر و رفتاری که رهبری نظام با مقامات پیشین آن مانند آقایان آیت الله منتظری، بنی صدر، محمد خاتمی، حسن روحانی، میر حسین موسوی، مهدی کروبی، علی لاریجانی و محمود احمدی نژاد و ... کرده و میکند نشان میدهد که بالاترین مقامات نیز در این نظام مطمئن نیستند و اگر راس قدرت آنها را برای خود یا برای "حفظ نظام" مضر تشخیص دهد سرنوشت مشابهی در انتظار آنها خواهد بود.

این که دیکتاتوری ها برای حفظ قدرت خویش حاضرند همه کس را قربانی کنند نگاهی به کشورهای نزدیک به جمهوری اسلامی هم نشان میدهد. کیم جون اون رئیس کره شمالی در فوریه 2017 ترتیب کشتن برادر ناتنی اش را در فرودگاه کوالالومپور داد و شوهر عمه خود را اعدام کرد. در روسیه پوتین هر چند گاه منتقدان، رقبای جدی انتخاباتی وی و افراد عالیرتبه نظامی به طرز مشکوکی کشته میشوند. بوریس نمتسف، آلکساندر ناوالانی و پرگوژین تنها نمونه هایی از این دست هستند!

اینها تنها خطراتی که کارگزاران نظام با آن رو برویند نیست. تنش آفرینی ها و خشونت جمهوری اسلامی تنها دامن مردم را نمیگیرد بلکه کارگزاران خودش را نیز هر روز با مشکلات جدیدی روبرو میکند.

متهمان به دست داشتن در اعدامهای جمهوری اسلامی، قتل های زنجیره ای و معترضان و مخالفان در داخل و خارج از کشور یا کسانی که شرکتشان در عملیات قتل و ترورها علیه اتباع کشورهای اروپائی، آمریکای جنوبی، آفریقا و آسیا روشن شده است نیز هم اکنون تحت پیگرد بین المللی هستند و در صورت ورود به کشورهایی مانند سوئد، بلژیک، آلمان و فرانسه که "اصل حقوق جهانی" (Weltrechtsprinzip) را پذیرفته اند، بازداشت، محاکمه و در صورت اثبات جرم مجازات میشوند. اگرچه ممکن است برخی از آنها پس از مدتی با گروگانهایی که جمهوری اسلامی از مردم این کشورها میگیرد معاوضه شوند، اما اولاً تا زمان معاوضه در زندان بسر میبرند و ثانیاً به علت جرم اثبات شده همیشه تحت تعقیب و پیگردند.

تروریستی اعلام شدن سپاه پاسداران و تحریم ناقضان حقوق بشر جمهوری اسلامی توسط آمریکا، کانادا و احتمالاً کشورهای دیگر برای این افراد محدودیتهایی را بدنبال خواهد داشت که اخراج برخی از

آنها از کانادا نمونه ای از آن است.

اینها همه تمام ماجرا نیست. علی خامنه ای و آن بخش از همراهانش که در سنین بالا هستند شاید لازم نباشد که برای همزیستی با اکثریت مخالف حکومت خود برنامه ای داشته باشند. اما جوانترها که باید مدت بیشتری زندگی کنند چگونه میخواهند با مردم کنار بیایند؟ جدا از اینکه همزیستی با خیل عظیم انسانهای معترض و ناراضی هم اکنون هم راحت نیست، در صورت سقوط جمهوری اسلامی در مقابل دادگاههای صالحه قرار خواهند گرفت.

کارگزاران جمهوری اسلامی که امروز هم از قدرت و هم از ثروت های باد آورده برخوردارند، امنیت و آینده اشان مورد سوال است. آنها اغلب با این که جمهوری اسلامی مدت طولانی خواهد توانست مبارزات مردم برای آزادی، دموکراسی و زندگی به سبک امروز را سرکوب کند، به خود قوت قلب میدهند.

اینکه غالب مردم ما امروز خسته و دچار استرس به نظر میرسند عموماً نتیجه شرایط سخت زندگی در جمهوری اسلامی است. اما وقتی به چهره کارگزاران و مسئولان نظام هم که از قدرت و ثروت برخوردارند مینگریم به ندرت آرامش و آسایش خیال و احساس امنیت درونی را در آنها مشاهده میکنیم. اگر آنها تابع عقلانیت و دوراندیشی بودند، شاید یک زندگی عادی همراه با امنیت و آینده ای روشن را بر یک زندگی مملو از ترس از آینده و از دست دادن موقعیت خود ترجیح میدادند.

به دلیل عقلانیت و دوراندیشی است که مردم کشورهای پیشرفته سیستم هایی را بر خود حاکم کرده اند که حافظ آزادی، دموکراسی، حاکمیت قانون و رعایت حقوق انسانی و شهروندی هستند. انسانها وقتی هم از امنیت حقوقی و سیاسی برخوردار باشند و هم بتوانند آینده ای برای خود ببینند، دلائل به مراتب کمتری برای نگرانی دارند.

انسان امروزی جامعه ای را میخواهد که در آن آزاد، برخوردار از حقوق انسانی و شهروندی، بدون ترس و واهمه در امنیت و آسایش زندگی کند. میخواهد که کسی نتواند اراده خود را به او تحمیل کند. چنین جامعه ای تنها بر اساس دانش امروزی در زمینه سیاست، حقوق، اقتصاد و ... میسر میشود. بهره گرفتن از دستاوردهای دانش بشری امروز شرط دسترسی به زندگی مناسب قرن بیست و یکم است.

همایون مهنش

جمهوری اسلامی و شالوده شکنی های مدرنیته

کیومرث صابغی



نقلی است از سنت پال، یکی از حواریون مسیح، در عهد جدید که "ما را از این جهان جدا می‌کند و ما را به آنجا می‌برد" (این گفته به دو یا سه شکل دیگر گفته شده که معروفترین آنها گفته مارکس است که "ما را از این جهان جدا می‌کند و ما را به آنجا می‌برد"). این همان پیامی است که عصر روشنگری و روند انقلاب صنعتی را در کنار هم قرار داد تا اروپا را از ساحت جامعه سنتی به کناره های جامعه مدرن پرتاب کند. جهشی از اقلیم اندیشه های همگون و هژمون یافته به فضای تشویق ابتکارات مستقلانه و هویت فردی. گذاری از فراز مناسبات بسته خانوادگی در شکل روابط قبیله ای به سوی پذیرش مسولیت های فردی و تکثر گرانه شهروندانه. جهانی بزرگ، متنوع و مدارا گر که موفق شده بود پول و قدرت را از جیب آریستوکراسی بدست بورژوازی روانه سازد. بکلام دیگر گذار از قبیله سنت به جهان نو.

همه آنانی که در آغاز به نقد مدرنیته و عصر روشنگری نشستند به دو عنصر اساسی تشکیل دهنده این تحول اشاره کردند: فردیت، و خرد ورزی و عقلانیت. به باور آنان اروپای پس از انقلاب صنعتی پر

جمعیت تر، پیچیده تر و شتاب زده تر از اراده و توانمندی انسانی بسوی مدرنیته می شتافت و این شتاب میتوانست به آسانی وحدت و یکدستگی اجتماعی را از هم بپاشاند. چرا که بزعم آنان خرد و عقلانیت توانسته بود دو نظریه حاکم آن زمان یعنی: الف - فقر و استغنا از فضایل الهی و راه رستگاری انسانها می باشد و ؛ ب - که اراده خداوندی سرنوشت را رقم زده است را به چالش بکشد. دوم آنکه فردیت هم توانسته بود احکام دینمداری و خدا باورانه، سریشمی که هویت جامعه را تا به آن روز حفظ نموده بود انکارکرده، اکتشافات علمی را جایگزین تقدس های ایمان کند.

علیرغم نقد ها و حملات علیه نظم نوین، مدرنیته توانست همراه با رشد سرمایه داری، آموزش و پرورش و تحولات اجتماعی ناشی از آن ها، بسندگی به اقتصاد خود کفایی را که سر فصل اقتصاد بسته و ایستا بود را پایان بخشد و شکوفایی را نوید دهد. و همچنین به مرور با تخصصی شدن علم، تبیین تقسیم کار، تدوین قرار دادهای اجتماعی، تفکیک نهاد های قانون گذاری و مدیریتی از هم، تمرکز بر اهمیت شهر نشینی، حضور زنان در میدان کار، تعریف شهروندی و نهایتا تثبیت مناسبات دولت - ملت، زمینه را برای ساختمان یک جامعه مدرن فراهم سازد. از این به بعد است که سامانه انسانمداری که در قالب انسان - خدا - انسان شکل یافته بود مفهوم فلسفی می یابد؛ تعریف قدرت، جایگاه آن و مجریان آن برای اولین بار با دانش همایی میشود و نه بر اساس اراده آسمانی؛ حقوق قانونی و قراردادی انسانها بعنوان اصلی غیر قابل بازگشت برسمیت شناخته میشوند؛ آزادی های فردی همراه با تعاریفی متجانس بدست میایند و سرانجام سکولاریسم اعتبار آخرین قرارگاه سنت، یعنی مراکز و عبادت گاه های تقدس را هم در هم میشکنند. اما مهمترین اصل مدرنیته در جامعه انسانگرایی نو است که توصیف می شود، و آن اینکه، درعین آنکه انسانها از برخی مناسبات متعادل تر، مانند انتخاب مسکن، اشتغال، آزادی های فردی و گروهی، دمکراسی و نظایر آن بر خوردار میشوند، تألماتی مانند از خود بیگانگی، شکست، انزوا، بی ریشگی و ناملایمات روحی را هم همراه دارد. ویژگی هایی که زندگی را آنگونه که هست و نه آنچه که انتظار میرود تصویر میکند. اینها نمودار ها و گذرگاه های ساختار جامعه مدرن است که برغم کم و کاستی های آن و حتی خیانت هایی که به نظم سیال آن میشود از استواری هایی برخوردار است که امنیت و آزادی های فردی را تضمین کرده است. آیا این بدین معنا است که جوامع مدرن امروزی بری از برش های سنت ها میباشند؟ سنتی

که قریب ۵۰۰۰ سال بر انقلاب صنعتی قدمت دارد؟ اصلاً نه، اما مهم اینست که این جامعه بر سینه سنت‌ها هم تکیه ندارند.

سنت به شکل داستانهای فولکلوریک، آیین‌ها، اسطوره‌ها و حتی الحان، اگر چه قدیم است و ریشه در تجربیات و زندگی انسانهای اولیه دارد ولی آزمون‌ها، فتواها و حدیث‌های مذهبی توانسته‌اند بعضاً بر آن بخش قدیم هم سایه افکنند. در اینجا اشاره‌ای ضروری است و آن آنکه من سنت را در وجه اقتصادی، یعنی شیوه تولید زراعی و وجه فرهنگی آن یعنی حضور، نقش و نفوذ ادیان بکار میگیرم.

اما نمودارهای جامعه سنتی بر چه منوالند؟

۱- حافظه تاریخی و آگاهی مشترک: در جوامع سنتی، اصول دین پایه شناخت و هویت اجتماعی افراد و پیش‌زمینه اشتراکات تاریخی‌شان است، چرا که با یکدست کردن عناصر تشکیل‌دهنده ذهنیت تنبل‌شده افراد در محیط‌های مناسب با آن است که تئوکراسی میتواند به حلقه‌های زنجیره پیوند " همه با هم " استحکام بخشد و هویتی یگانه بسازد؛ کوششی که خمینی در اولین نبرد خود با مدرنیته هنگام ورود به ایران و با مصرفی کردن واژه " وحدت کلمه " آغاز کرد؛

۲- هم‌باوری: در جوامع سنتی، مناسک و رفتارهای متعارف و منطبق بر اخلاقیات تعریف شده که محصول یگانه اندیشی، یگانه نگری و هم‌پیمانی قومی است نهایتاً روی به سوی هم‌باوری و یکدستگی و هم‌نظری در جامعه می‌آورد و راه ورود هر گونه دگراندیشی، قضاوت و بررسی متفاوت را سد می‌کند؛ به عنوان مثال میتوان به نقش نماز جماعت روزهای جمعه و فتواهایی که در خاتمه صادر میشود، مراسم حج، قوانین خمس و زکات، اذان‌های ظهر و شب، مراسم روزه‌داری و یا حتی تاکید در شیوه پوشش اشاره کرد. همه این مراسم که قرار است سر آخر به جامعه خدا باور و هم‌مسلك بیانجامد نه انتخابی بلکه از مفروضات به حساب می‌آیند و به مرور تبدیل به قانونی میشوند که سرپیچی از آن همراه با مجازات می‌شود. در اینجا اشاره مجدد به این نکته ضروری است که سنت امری الحاقی است و این انسانهای تاریخ ساز هستند که آن‌ها را می‌آفرینند، تعریف میکنند، قانونمند میکنند و یا حذف میکنند.

۳ - اخلاقیات: اخلاقیات و یا Moral حاکم در این جوامع، جدا از

استثناعات کوتاه قد تاریخی، عمدتاً پای در عمیق ترین حفره های تاریک خرافی کهن دارند. در چنین فضائی انتخاب ها، روش ها و ارزش گذاری ها نه بر پایه خرد و شرایط متناسب با آخرین تحولات اجتماعی- اقتصادی، بلکه بر اساس موروثات استوار است. از همین روی است که مفسرین و مبلغین جامعه سنتی آنجا که در تقابل با اندیشه نو کم می آورند به سیاست روی میاورند و با تهدید ها، مرزبندیها، سد آفرینی های فرهنگی، محدود ساختن های آزادی فکری و ذهنی و یا خلق محیط های تبلیغاتی متناسب با حال خود عرفی جدید میافرینند. بعنوان مثال میتوان به رویش بی رویه آموزشکده های اسلامی در دو دهه اخیر، گشت ارشاد، و برنامه های نهاد امر به معروف و نهی از منکر اشاره کرد.

۴- هم پیوندی اجتماعات: این شکل تجمعات که اساس آن در مدل خانواده متجلی میشود، غالباً در شکل گروهی بهم گره میخورند و بعد از مدتی هویتی همگون و کما بیش همپراز بخود می گیرند. اتفاقاً تاکید فقها و علمای دینی در ایران درمورد بالا بردن نرخ زاد و ولد بر همین نظریه پایه ریزی شده است: بالا بردن میزان نفرات هم پیوند و تقویت رشته های هم پیوند.

۵- خود کفایی: از عمده شاخصه های این قبیل اجتماعات، باور و فرازمندی به امر خود کفائی است. این باور بخصوص در حوزه اقتصادی تا میزانی به پیش میرود که قناعت امری مطلوب، الهی و عامه پسند میشود. در اینجا یاد آوری نکته ای ضروری است و آن اینکه جوامع سنتی ضرورتاً با مدرنیزه شدن، یعنی صنعتی کردن و یا استفاده از ابزار و تکنولوژی جدید مشکلی ندارند، اما با فضا، ارزش ها و مناسباتی که اینگونه توسعه ها تولید میکنند و، که در تقابل با اخلاق همراه با کرامت و حرمت اخروی قرار میگیرد در تناقض می افتند. اینجا است که معنای حرمت و شان انسانی در جامعه مدرن از توصیف حرمت در جامعه سنتی فاصله می گیرد.

۶- آموزش و پرورش: از عمده باور های اجتماعات سنتی تاکید بر آشنایی با آموزش علوم الهی است. اواسط سال ۱۳۵۹، یعنی کمتر از دو سال پس از انقلاب، خمینی با این استدلال که "دانشگاه ها مراکز استکبار جهانی است و ما از آن هراس داریم" جهاد اسلامیزه کردن آموزش و پرورش، و یا انقلاب فرهنگی خود را آغاز کرد. در کوتاه مدت برنامه یکدست کردن پوشش دانش آموزان، آموزش اجباری علوم دینی، امنیتی کردن مراکز عالی آموزشی و تبدیل آن به میدانگاه

جدال بین قدیم و جدید، همسو کردن آموزگاران، دانشیاران و اساتید دانشگاه ها با موازین دینی و نهایتاً تصفیه اساتیدی که یا سرسازگاری با سامان جدید را نداشتند و یا مورد غضب قرار میگرفتند در دستور کار قرار گرفت. بنا بر گزارش روزنامه اعتماد در ماه شهریور سال ۱۴۰۳، تنها در دوره ریاست جمهوری احمدی نژاد، روحانی و رئیسی ۱۵۷ تن از اساتید دانشگاهها اخراج شده اند. در کنار این اقدامات، بتدریج از میزان فعالیت های دانشگاه های معتبر کاسته و مراکز آموزشی مورد نظر و دلخواه سیستم رشد یافتند. از آن میان میتوان به بازگشایی دانشگاه های امام جعفر صادق، دانشگاه ادیان و مذهب در قم، دانشگاه علامه طباطبائی و دانشگاه الزهرا که فقط دانشجویان زن را میپذیرد را نام برد. هیچ آمار و شواهد روشنی در چگونگی پذیرش، میزان دانش و شرایط اقتصادی دانشجویان در ورود به این مراکز آموزشی در دست نیست. شبیه این نوع مراکز که از نظر علمی، که در قیاس با دانشگاه های معتبر مثل دانشگاه تهران و یا شیراز، در سطحی بسیار نازل قرار دارند در این چند سال فراوان روئیده اند. اما فرا تر از تاسیس این مراکز، باز آفرینی این مراکز است. بکرات واژه "فرار مغز ها" را در جای گفتگو های اکدمیا شنیده اید. بنا بر گزارشی در سال گذشته، انبوه جوانان فارغ التحصیل بیکار به بالای ۴۷ درصد رسیده است. این ارقام اگر چه از سویی گویای شرایط اقتصاد رانت خواری، اختلاس گر، و مافیایی نظام کنونی ایران است، اما از جانب دیگر گویای اینست که فقط این همسویان و همدستانها هستند که شانس بالاتری برای کسب اشتغال دارند. و تصادفی هم نیست که بر کرسی مدیریت کارخانجاتی مانند پتروشیمی، تولیدات خودرو، نفت و نیشکر مدیران نا لایق و کم دانشی بنشینند تا بازدهی تولیدات این مراکز تولید را از منظر کیفی و کمی تا حد نا چیزی بکشانند. و باز هم تصادفی نیست که خواست جوان خیابانی جنبش "زن، زندگی، آزادی" همزمان، رفع تبعیض و امکان اشتغال برای همه شود.

اما انقلاب فرهنگی چیز دیگری میخواهد: همسویی باوری، هژمونی قبیلگی و همتا نگری عقیدتی. (مرا به یاد انقلاب انقلاب فرهنگی چین میاندازه). توضیح _: در اقتصاد واژه ای داریم به نام Profitability Ratio، یعنی سنجش میزان در صد سود دهی یک کالا نسبت به شاخص هزینه تولید آن کالا. این سنجش نشان سلامت یا عدم سلامت مرکز تولیدی است. من سعی کردم با مراجعه به منابعی مثل مجله اقتصاد (اسم این مجله هست نشریه اقتصاد و بانکداری اسلامی)، دنیای اقتصاد و اقتصاد نیوز سلامت دو مرکز تولیدی پتروشیمی

تبریز و بوشهر را به عنوان مثال بیاورم، اما خیلی از ارقام اصلاً نبودند و بعضی دیگر هم همراه با تبلیغاتی بودند که در تحقیقات جمهوری اسلامی منتشر شده بود. از آنجا که به این نوع تحقیقات خوش بین نیستم به نوشته گزارشی از خانم Pamela Coke – Hamilton مدیر عامل International Trade Center – مرکز تجارت بین المللی (با World Trade Center یکی نیست) - که در حاشیه طرح "استراتژی صادرات ۵ ساله ۲۰۲۱ تا ۲۰۲۵ جمهوری اسلامی" آمده بود بسنده کنم:

"...در حالی که در سالهای اخیر، صادرات غیرنفتی ایران رشد قابل توجهی داشته است، اما هنوز به سطح مورد نیاز برای تأمین نیازهای داخلی کشور نرسیده است. این امر ناشی از عوامل مختلفی است، از جمله تحریمات بین‌المللی، مشکلات لجستیکی و مالی، و همچنین ضعف در بخش خدمات و فناوری اطلاعات."

به باور من و در پاسخ به این سوال قدیمی که چرا ایران علیرغم سابقه برخورداری از اولین اشکال ساختار حکومتی، مناسبات دولت سالاری و بهره‌وری از قرار داده‌ها و نظم بی نظیر اجتماعی، از تحولات صنعتی غرب بدور ماند را باید در همین ایستادگی جوامع سنتی در کنار باور به فقر بمنظور پرهیز از بزهکاری؛ قناعت بمثابه طریقی بجهت دوری از علایق بی مایه زمینی؛ و نهایتاً هدایت بسوی ایمان جمعی جستجو کرد. و ما این نظر و سیاست رادر اشکال مختلف و بکرات در ۴۵ سال گذشته از زبان دولتمردان نظام جمهوری اسلامی شنیده و دیده ایم. اما علیرغم این دور ماندگی اش از تحولات صنعتی و کوشش‌های و افسرانه استبداد‌های توتالیتر و تئوکرات، ایران گام‌هایی پراکنده و و گاه کوتاه بمنظور گسست از برخی از چهره‌ها و جنبه‌های سنت را در تایخچه اش به ثبت رسانده است. از آن میان میتوان به فرضیه‌های مختلف در باره شکل‌گیری و پیدایش حکومتها با بهره‌مندی از نظمهای متفاوت ، التقاط‌های فرهنگی و فلسفی و بروز مکاتب نظری گوناگون اشاره کرد. میتوان از نقش آفرینی رازی و ابن سینا و امام حامد غزالی معروف به امام محمد غزالی فقیه و فیلسوف دوره سلجوقیان تا سامانه‌های دوران سامانیان و سلجوقیان نام برد. میتوان از فردوسی و خیام و از قره‌العین تا فروغ ، و از انجمن‌نسوان تا انقلاب مشروطه و ملکم‌خان را به یاد آورد. میتوان از قانون اساسی و تشکیل مجلس و از جنبشهای مطالباتی کارگران و زحمتکشان تا جنبش زن، زندگی، آزادی یاد کرد. همه این موارد را باید همت و کوشش مردم ایران برای همسایگی با جامعه مدرن به حساب آورد. در مقابل، جمهوری اسلامی گام به گام سعی در بایگانی کردن، خدشه دار کردن و تحریف

کردن تاریخ و شکستن شالوده های مدرنیته دارد. نظامی که به باور من در هیچیک از تحلیل ها و بررسی های سیاسی و فلسفی امروز نمیگنجد و نژادی و جنسی جدا از اعتبارهای مدون جهان رو به توسعه است. نظامی که نه زندگی بلکه فنا را راه رستخیز رستگاری میداند.

ژوئن ۲۰۲۴

* این متن برای ارائه به میزگرد سالانه جنبش جمهوری خواهان دمکرات و لائیک ایران که در روز هفتم ماه ژوئن سال ۲۰۲۴ در شهر استکهلم برگزار شد تهیه شد.